



تاریخ شفاهی؛ گفت و گوی سردار غلامعلی رشید با دکتر محسن رضایی

محمد درودیان*

<p>غلامعلی رشید یکی از فرماندهان بزرگ دوران جنگ با عراق است. نقش و تاثیر تفکرات ایشان در طراحی و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت ساز، بسیار مؤثر و برجسته است. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، درگیر تحركات ضدانقلاب و اقدامات نفوذی و خرابکارانه عراق در شمال خوزستان شد و با آغاز تهاجم عراق، از مهرماه ۱۳۵۹ تا مهرماه ۱۳۶۰ درکنار رحیم صفوی و شهید حسن باقری در ب‌الترین سطح فرماندهی جنگ حضور مؤثر داشت. پس از انتصاب محسن رضایی به‌عنوان فرماندهی کل سپاه، غلامعلی رشید تا پایان جنگ درکنار ایشان، در قرارگاه فرماندهی جنگ حاضر بود. علاوه‌براین، وی تاریخ‌نگار و تجربه‌نگار جنگ نیز بوده است زیرا از همه جلسات یا صحبت‌های مهم انجام‌شده یا مشاهدات خود یادداشت‌برداری کرده است. با این توضیح، تاریخ شفاهی با غلامعلی رشید، اثر کم نظیری است که مشخصه آن علاوه بر اطلاعات دقیق، صداقت در بیان وقایع و مسائل، همچنین پاسخگوئی در مباحث اساسی و چالش‌گرانه است. با آغاز تاریخ شفاهی با سردار رشید در اردیبهشت ۱۳۸۸، در ادامه گفت‌وگوها به نظر می‌رسید موضوعاتی طرح می‌شود که به توضیحات افراد دیگری نیاز دارد تا ابعاد واقعه، واکاوی و تکمیل شود. براین اساس، در یکی از جلسات تاریخ شفاهی سردار رشید، از سردار محسن رضایی، فرمانده وقت کل سپاه در دوران جنگ تحمیلی، برای تشریح و تکمیل مباحث تاریخ شفاهی دعوت کرد. در متن پیش رو، سردار رشید با طرح سؤالاتی از سردار محسن رضایی به بررسی نقش وی در آغاز، حین و پایان جنگ و همچنین نوع تعامل با فرماندهان ارتش درطول جنگ پرداخته است و در خاتمه، دکتر محسن رضایی، سردار غلامعلی رشید و محمد درودیان درباره کارکرد قدرت نظامی ایران برای تأمین اهداف سیاسی به‌ویژه در مقطع پایان جنگ به‌طور مفصل به بحث و گفت‌وگو پرداختند.</p> <p>واژه‌های کلیدی: محسن رضایی، اطلاعات سپاه، فرماندهی کل سپاه، همکاری ارتش و سپاه، قدرت نظامی، اهداف سیاسی، جنگ دفاعی، جنگ تهاجمی.</p>	<p style="text-align: center;">چکیده</p>
--	---

مقدمه

یافته است. در این میان، گفت‌وگو با فرماندهان جنگ درباره وقایع و رخدادهای سیاسی - نظامی و امنیتی، روش جدیدی است که مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس تحت عنوان «تاریخ شفاهی فرماندهان جنگ» بدان اهتمام ورزیده، با جدیت آن را پیگیری می‌کند. متن حاضر حاصل گفت‌وگو با دکتر محسن رضایی، فرمانده پیشین کل سپاه و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام است. این گفت‌وگو،

با گذشت بیش از سه دهه از آغاز جنگ و دو دهه از پایان آن، همچنان گفتارها و نوشتارها درباره جنگ ایران و عراق از سوی فرماندهان، مسئولان و محققان، به‌همراه انتشار اسناد از سوی نهادهای سیاسی و نظامی، به‌طور جدی دنبال می‌شود. همچنین درطول یک دهه اخیر، گفت‌وگو درباره خاطرات شاهدان و فعالان دوران دفاع مقدس گسترش چشمگیری

* راوی و پژوهشگر مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی سردار غلامعلی رشید

سوال در ذهن من بوده شما در جبهه داخل فعالیت می کردید چه ادراکی از جنگ و رزمندگان داشتید؟
غلامعلی رشید: در جلسه ای در خصوص عملیات طریق القدس، جناب عالی در گلف با ما بسیار صمیمی شدید که ما آن را نمی پذیرفتیم. بحث های زیادی داشتیم. پس از اتمام جلسه، شهید باقری گفتند که آقای رضایی فرماندهی خودشان را ثابت کردند. نظرات شما نیز مدتی بعد اثبات شد. شما در پی مرکزیت دشمن بودید که ما با اطلاعاتی که داشتیم آن را نمی پذیرفتیم.

سوال سوم: رابطه شما با شهید صیاد از چه زمانی آغاز شد و هماهنگی ها در جنگ چگونه انجام می شد؟ نکته مهم دیگر اینکه آیا سطوح بالاتر در این هماهنگی نقشی داشتند یا خلاف آن عمل می کردند؟
سؤالات دیگر را نیز به طور مجزا مطرح خواهم کرد.
محسن رضایی: چگونگی فرماندهی بنده زمینه هایی دارد؛ نخست، حس درونی ام بوده است که این حس چندین بار در زندگی به سراغم آمده است، از جمله در زمان انقلاب که جنگ چریکی به سبک مسلحانه را رها کردیم. در سال ۱۳۵۵ و اوایل

ایجاد شده و می توانید به موضوع جنگ بپردازید که این کار را با اعتماد به نفس پذیرفتید و مسئولیت آن را بر عهده گرفتید. نگران وضعیت داخلی کشور نبودید؟ تصورتان از جنگ و وضعیت جنگی چه بود؟ به خاطر دارم آن زمان شما پیوسته در جبهه ها حاضر می شدید. زمانی که من در دزفول بودم، عراقی ها تا نزدیک کرخه - عبدالخان رسیدند، جناب عالی هم حضور داشتید. من نگران عبور آنها از کرخه بودم، اما شما معتقد بودید که عبور نمی کنند و بازمی گردند! بعد از ۲۴ ساعت آنها به عقب برگشتند. این نشان دهنده درک شما از وضعیت است. در نهایت نیز شما به طور کامل به سپاه آمدید و استقرار یافتید.

سوال دوم: شناخت شما از فرماندهان حاضر در عرصه نبرد چه بود؟ آقایان عزیز جعفری، حسن باقری، رحیم صفوی، علی شمخانی و سایر عزیزان.
محمد درودیان: در میان فرماندهان بیشتر آقای رشید مورد نظر است، زیرا با شما در مواردی بحث می کردند، اما بعد از پذیرفتن شما به این نتیجه رسیدند که می توانید نیروها را اداره کنید. همواره این



دکتر محسن رضایی در جلسه تاریخ شفاهی سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید

به دلیل انحرافی که در منافقین به وجود آمده بود ما به بن‌بست رسیده بودیم و به گونه‌ای محافظه‌کار شده بودیم، اما نهضت امام به اقدامات جدی نیاز داشت. در چنین وضعیتی تصمیم گرفتیم با جدیت به نهضت امام بیوندیم و تمامی حرکتیمان در این مسیر قرار بگیرد.

محمد درودیان: شما این را حس کردید؟

محسن رضایی: بله، این یک حس درونی همراه با عقلانیت و فهم و تحلیل بود، حتی فراتر از آن، چراکه ما درک می‌کردیم مبارزه چریکی نتیجه‌اش بن‌بست است، دچار انحراف نیز شده، مردم هم که نمی‌پیوندند. از سوی دیگر نهضت امام مطرح بود، اما مشکلاتی داشت. امام یک نفر بودند، اگر به ایشان آسیبی می‌زدند معلوم نبود که چه اتفاقی می‌افتاد؟ سازماندهی وجود نداشت، راهبردی تعیین نشده بود. به این ترتیب، با عقلانیت به تجزیه و تحلیل موضوع پرداختیم و این امری خارجی نبود، نوعی درک درونی بود و یقین پیدا کرده بودیم که باید در مسیر امام قرار بگیریم و تعلل نیز نکنیم، طوری که هنگام صحبت با دوستان به شوخی به یکدیگر می‌گفتیم استراتژی‌ات حل شده است یا نه!

حالت دوم آمدن به سپاه بود که اساسنامه را تصویب کردیم. من همراه با افرادی که زیر نظر آقای هاشمی فعالیت می‌کردند و از طرف شورای انقلاب آمده بودند، ۱۲ نفر بودیم که اساسنامه را تصویب کردیم. شهید کلاهدوز در کنار من بودند و مرتب به من می‌گفتند که خودت را معرفی کن، زیرا آنجا افراد خودشان را برای تصدی فرماندهی سپاه کاندیدا می‌کردند. شهید کلاهدوز هم به من می‌گفتند که خودت را معرفی کن و من نمی‌پذیرفتم و می‌گفتم به دلیل مشغله‌ای که دارم، نمی‌توانم و باید برگردم. ما شورای سپاه را تشکیل دادیم، فرمانده انتخاب کردیم. در آن زمان هنوز از سازمان مجاهدین انقلاب بیرون نیامده بودیم.

۱۳۵۶ با وجود اینکه نهضت امام خمینی تازه در حال شکل‌گیری بود مطمئن بودیم که امام موفق می‌شوند و تصمیم گرفتیم با تمام توان در مسیر امام قدم بگذاریم. برخی مانند آقای نعمت‌زاده معتقد بودند که راهبرد امام هنوز تعیین نشده است. امام یک نفر بیشتر نیست و اگر آسیبی ببیند کل نهضت از بین می‌رود. نباید کار عجولانه انجام داد و باید منتظر بود تا این تشکیلات در درازمدت شکل بگیرد. ما چندین جلسه برگزار کردیم با این مضمون که آیا امام و نهضت ایشان راهبرد دارد یا خیر؟ یا اگر ایشان را حذف کنند چه اتفاقی می‌افتد؟ چطور باید وارد عرصه شویم؟ اگر راه بازگشت نباشد همه نفرات شناخته و دستگیر می‌شوند. درباره این موضوعات بحث‌های زیادی شد. من جزء گروهی بودم که اعتقاد داشتیم نهضت امام موفق می‌شود و باید پشت سر ایشان قرار بگیریم و هیچ راهی روشن‌تر از امام نداریم، زیرا در مبارزه مسلحانه به بن‌بست رسیده

بودیم ساواک نیز پیوسته افراد را دستگیر می‌کرد و حرکت ما نیز هنوز مردمی نشده بود. مردم اسلحه به دست نمی‌گرفتند و کار چریکی انجام نمی‌دادند. انحراف منافقین هم در آن زمان اتفاق افتاده بود. به خاطر دارید که در خانه تیمی خودمان قرآن و نهج‌البلاغه می‌خواندیم که ابتدا به تهذیب نفس خودمان پردازیم بعد به مبارزه روی آوریم. کسی که خودسازی نکرده بود امکان انحراف و روی آوردنش به گروه‌هایی از قبیل مارکسیست‌ها بسیار بود. بدون خودسازی دست به اسلحه بردن فایده‌ای نداشت.

محسن رضایی:

پس از دریافت حکم
فرماندهی سپاه انجام‌دادن دو
کار به ذهنم خطور کرد: یکی
تمرکز قوا از طریق آزادسازی
نیروهای در خط یا آوردن
سپاه به جنگ و دیگر، اجرای
عملیات‌های موفقیت‌آمیز.

و به ناهارخوری و نمازخانه اختصاص دادیم. طبقات بالای ساختمان خالی بود که با برطرف کردن کمبوها و تهیه وسایل موردنیاز، آن را آماده و اطلاعات سپاه را راه‌اندازی کردیم. پس از راه‌اندازی اطلاعات سپاه درگیر گروه "فرقان" که شهید مطهری را به شهادت رسانده بود، شدیم. به دلیل اینکه با کمبود نیرو مواجه بودیم از نیروهای سازمان آقای [محمدباقر] ذوالقدر و نجات و افرادی که در گروه منصورون بودند استفاده کردیم. آن زمان دیگر ما با بهزاد نبوی هماهنگی

نمی‌کردیم. به آنها گفتیم شما ۲۰۹ [زندان اوین] را بگیرید، زیرا ما تازه شروع کرده بودیم و هنوز کادر نداشتیم. علت اینکه ما در ۲۰۹ از سازمان استفاده کردیم این بود که اطلاعات سپاه هنوز قوی نشده بود. پس از آن نجات و ذوالقدر آمدند. آنها اصلاً در سپاه نبودند و بعدها با فاصله زیادی حدود دو تا سه سال بعد به سپاه آمدند. ما در قضیه ۲۰۹ به دلیل اینکه به بازجو نیاز داشتیم از آنها

کمک خواستیم. آن حس درونی دومین بار اینجا به سراغم آمد و سومین بار حدود تیر و مرداد سال ۱۳۶۰، هم قضیه منافقین و هم زدوخوردها شروع شده بود. در این زمان موسی خیابانی و تیم مرکزی آنان را دستگیر کردیم و تقریباً یکی دو هفته بعد، به آقای سیف‌اللهی گفتم که اگر امام درصدد تغییرات برآمدند، من آمادگی پذیرش مسئولیت فرماندهی سپاه را دارم، زیرا سپاه فرمانده نداشت، ۳ تا ۴ فرمانده عوض کرده و وضع بلا تکلیفی داشت. بنی‌صدر هم که فرمانده وقت را تعیین کرده بود،

هنگام تصویب اساسنامه، ۳ نفر از مجاهدین انقلاب آمده بودیم، ۳ نفر از پادگان ولی عصر (عج)، ۳ نفر از طرف آقای موسوی اردبیلی یا همان جمشیدیه و ۳ نفر از گارد دانشگاه (محمد منتظری و شهید کلاهدوز از آنجا آمده بودند). من و ۲ نفر دیگر نیز که گمان کنم یکی از آنان آقای [مرتضی] الویری بود، از سازمان مجاهدین آمدیم. در این جلسه اساسنامه را تصویب کردیم و شورای فرماندهی سپاه را تشکیل دادیم. آقای [جواد] منصوری و من برگشتیم، ولی خردادماه یعنی یک ماه و نیم بعد دوباره من برگشتم. علت حس درونی‌ای بود که قبلاً درباره آن صحبت کردم. به این نتیجه رسیده بودم که می‌توانیم در برابر منافقین بایستیم و از وقوع کودتا جلوگیری کنیم و این فقط با فرماندهی سپاه محقق نمی‌شد، بلکه باید به شکل‌گیری اطلاعات سپاه می‌اندیشیدیم. در اساسنامه سپاه چیزی به نام اطلاعات سپاه وجود نداشت با اینکه یک ماه و نیم قبل آن را تصویب کرده بودیم.

غلامعلی رشید: گمان کنم نوشته بودند معاون نیروی انسانی و اطلاعات سپاه.

محسن رضایی: فاصله زمانی پایه‌گذاری اطلاعات تا تصویب اساسنامه یک ماه و نیم یا دو ماه بیشتر نیست. در این دو ماه به این نتیجه رسیدیم که باید اطلاعات راه‌اندازی شود. بعد از آن درباره حضورم در سپاه با جواد منصوری صحبت کردم که او پیشنهاد راه‌اندازی دفتر سیاسی را داد و گفت که می‌خواهیم مثل شوروی یک دفتر سیاسی داشته باشیم و تمام تصمیمات راهبردی ما در آنجا گرفته شود. او از من درخواست کرد که ریاست دفتر سیاسی را بپذیرم و من خطر منافقین و احتمال وقوع کودتا را یادآور شدم و پیشنهاد پایه‌گذاری اطلاعات را مطرح کردم. در خیابان پاسداران یک ساختمان نوساز متعلق به ساواک بود که هنوز آن را تحویل نگرفته و انقلاب شده بود؛ لذا طبقه پایین آن را بهره‌برداری کردیم

محسن رضایی:

عملیات طریق‌القدس را
براساس جنگ حضرت امیر
در جنگ خیبر انجام دادیم

پرسش و پاسخ‌هایی می‌شد و من می‌گفتم چند نفر در ذهن امام هستند و من هم یکی از آنها هستم. ایشان از من پرسیدند که چند سال داری؟ من گفتم ۲۷ سال. فرمودند: من می‌خواهم شما را فرمانده سپاه کنم. فردا حکمت را می‌خوانم. بروید با بچه‌های انقلاب اوضاع را عوض کنید. منظورشان اوضاع جنگ بود.

محمد درودیان: به‌طور مشخص از جنگ نام بردند یا استنباط شما این بود؟

محسن رضایی: بله، برداشت من این بود که اوضاع جنگ است. شاید هم نام برده باشند.

محمد درودیان: زیرا در اوج بنی‌صدر همیشه این شعار امام بود: "جنگ مسئله اصلی است."

محسن رضایی: بله. بنی‌صدر آن زمان از کشور رفته و شهریورماه بود؛ ۱۰ یا ۱۵ شهریور هجدهم

یا بیستم شهریور سال ۱۳۶۰ حکم من صادر شد. همیشه این حس درونی که از آن سخن می‌گویم با

تجزیه و تحلیلی هم همراه بوده است. هلاکت خیابانی خود دلیلی بسیار قوی برای من بود؛ زیرا منافقین دو

تا سه کادر بسیار قوی داشتند؛ مسعود رجوی و... که گریخته بودند و تنها کسی که مانده بود و همه کارها

را فرماندهی می‌کرد، خیابانی بود که موفق شدیم او و کادرش را منهدم کنیم. با کشته شدن خیابانی

این اطمینان در ما ایجاد شد که منافقین دیگر کادر مهمی برای اداره اوضاع ندارند. این موضوع یکی از

عواملی بود که سبب شد احساس کنم منافقین در سرایشی قرار گرفته‌اند.

غلامعلی رشید: آقای رضایی، احتمالاً اینجا یک اشتباه زمانی وجود دارد. در این زمان هنوز خیابانی

را دستگیر نکرده بودیم شما به این نتیجه رسیدید.

محمد درودیان: زمستان سال ۱۳۶۰ فرار کردند.

غلامعلی رشید: قبل از عملیات طریق‌القدس یا چند روز بعد بود که گفتید این قضیه تمام شده است.

محسن رضایی: یعنی آذرماه؟

محمد درودیان: بله، زمانی که گشت ثارالله راه افتاد.

گریخته بود و سپاه دچار نابسامانی شدید بود. با درک این وضعیت از آقای سیف‌اللهی که با احمد آقا خمینی و آقای خویینی‌ها ارتباط بیشتری داشتند خواستم این موضوع را مطرح کنند. در حادثه گنبد تیرباری روی مسجد گذاشته بودند و از بالا مردم را به رگبار می‌بستند که من گفته بودم سنگر تیربارشان را منهدم کنند. روحانی‌ای آنجا حضور داشت که پس از حادثه نزد امام آمده، قضیه را تعریف کرده و به امام گفته بود که شخصی با این خصوصیات باید فرمانده سپاه شود بعد از آن، من موضوع را با آقای سیف‌اللهی مطرح کردم و گمان نمی‌کردم جدی بشود، ولی دلیل پیگیری آن باوجود تمام‌نشدن قضیه منافقین قرار گرفتن کار ما در مسیر سرازیری بود. من می‌دانستم که از اوج حادثه عبور کرده‌ایم، اما هنوز درگیر بودیم.

موضوع را که با امام مطرح کرده بودند، ایشان فرموده بودند: اگر ایشان بخواهند فرمانده سپاه بشوند تکلیف اطلاعات چه می‌شود؟ بعد از آن احمد آقا با من تماس گرفتند و گفتند که امام به نتیجه رسیده‌اند که شما را به فرماندهی سپاه منصوب کنند، ولی نگران اطلاعات هستند. علت نگرانی امام از وضعیت اطلاعات شرایط بسیار حساس و فضای عمومی کشور به دلیل فعالیت منافقین بود که هنوز به‌طور کامل از بین نرفته بودند. البته، این سؤال امام نشان می‌دهد که فضای عمومی هنوز مناسب نیست، اما برداشت من این بود که منافقین در سرایشی افتاده‌اند و دیگر روبه‌رشد نیستند.

غلامعلی رشید: گفتن این مطالب ساده است، اما اینکه واقعاً چه حسی در درون شما به وجود آمد که به شما اطمینان داد منافقین در سرایشی افتاده‌اند و امام هم اطمینان پیدا کردند و سپس شما با خاطری آسوده به موضوع جنگ پرداختید با ارزش هستند.

محسن رضایی: زمانی که امام در جماران من را خواستند، هنوز گمان نمی‌کردم موضوع جدی است.

محسن رضایی: به دلیل اینکه من جنگ را پاتک انقلاب می‌دانستم و اگر سرمایه‌ای به این بزرگی خنثی می‌شد صاحبان انقلاب قاعدتاً باید راه دیگری را پیش می‌گرفتند و از روش دیگری استفاده می‌کردند؛ لذا برای من جنگ بسیار مهم شده بود. با وجود اینکه هنوز بخشی از منافقین مانده بودند، احساس می‌کردم اگر جنگ را تمام کنیم دیگر موضوع داخلی چندانی نخواهیم داشت. این موضوع، انگیزه من را بسیار زیاد می‌کرد.

موضوع بعدی این بود که من با جناب نوری ارتباط داشتم، ولی ارتباطم با آقای حسن باقری بیشتر بود، زیرا باقری مسئول اطلاعات بود.

غلامعلی رشید: بله، چون آنها دزفول بودند و شما به اهواز، که مرکز خوزستان بود، رفته بودید.

محسن رضایی: نه، به جز این، ماهفتگی اطلاعات می‌دادیم.

غلامعلی رشید: با نیروی اطلاعاتی که فرستاده بودید.

محسن رضایی: هر هفته ما از تهران برای او اطلاعات می‌فرستادیم و او هم هفتگی به ما گزارش می‌داد. مثلاً حتی حرکت یک‌سری خودرو از بغداد به سمت بصره را گزارش می‌دادیم؛ یعنی اطلاعات این‌چنینی را هم می‌فرستادیم و او هم تماس می‌گرفت.

غلامعلی رشید: یعنی عضو اطلاعات خودتان. بعد

هم گفته بودید برو و سه ماه بعد برگرد؟

محسن رضایی: بله، ما اول گفتیم که شما آنجا را راه‌اندازی کن، بعد بیا. یعنی ایشان، شما و شهید زین‌الدین، این سه نفر از بچه‌های اطلاعات درحقیقت تیم اصلی بودید که از اطلاعات رفتید عملیات.

محمد درودیان: درنهایت این سؤال حل شد که آیا بعد از این جنگ جنگی دیگر هم به وقوع خواهد پیوست یا نه؟

محسن رضایی: نه به این موضوع هم خواهیم پرداخت. انگیزه بسیار قوی و ذهنیت من درباره جنگ این بود که اگر جنگ خاتمه یابد کشور تا مدتی طولانی به آرامش و ما به وضعیت باثباتی خواهیم

غلامعلی رشید: یا آذر یا دی ۱۳۶۰. این نکته مهمی است که ما هنوز در شهرپور هستیم و شما فکر می‌کنید که منافقین در سرایشی افتاده‌اند، درحالی‌که آنها هنوز فعالیت می‌کنند.

محسن رضایی: پس احتمالاً اطلاعاتش را در اختیار داشتم و اوضاع تحت کنترل بوده است.

به هر حال، آن تیم مرکزی موسی خیابانی و همسر مسعود رجوی را نابوده شده می‌دانستیم یا به نوعی نابود شده بود. شاید آن قدر مسلط شده بودیم که

این قضیه را تمام شده فرض می‌کردیم. قبل از اینکه اینها شروع کنند ما کار کرده بودیم و اطلاعات فراوانی از منافقین داشتیم، ولی بعد از ۳۰ خرداد

از نظر اطلاعاتی ما بسیار قوی شدیم. از بازجوها اطلاعات به دست می‌آوردیم و زندانی‌های زیادی

می‌گرفتیم. قبل از اینکه شروع کنند، اطلاعات ما زیاد بود، تعقیب و مراقبت و همه چیز در اختیار داشتیم، اما در تیر و مرداد از نظر اطلاعاتی بسیار

قوی شده بودیم و برداشت من این‌گونه بود که منافقین کارشان تمام شده است و اقدام مؤثر و مهمی نمی‌توانند انجام دهند. از سوی دیگر، موضوع جنگ

هم برای من بسیار مهم بود. یکی از دلایلی که جنگ را مهم می‌دانستم این بود که معتقد بودم تا زمانی که عراق در داخل خاک ما حضور دارد، نه تنها

منافقین، بلکه هر گروه سیاسی دیگری ما را در موضع ضعف می‌بیند و دست به اقداماتی می‌زند،

اما بیرون‌راندن عراق از خاکمان علاوه بر ناامید شدن منافقین در داخل، عوامل ضدانقلاب خارجی نیز ناامید می‌شوند، حتی ممکن است به مقابله با ما

پردازند. در سفری که با آقای هاشمی به لبنان رفته بودیم، بحث اصلی ما با ایشان همین موضوع بود که آیا بعد از این جنگ، جنگ دیگری هم اتفاق می‌افتد

یا نه؟ زمانی که هنوز من فرمانده سپاه شده بودم با ایشان به لبنان، الجزایر و لیبی رفتیم.
محمد درودیان: چرا این بحث برای شما مهم شده بود؟



دکتر محسن رضایی در جلسه تاریخ شفاهی سردار سرلشکر غلامعلی رشید

مشکلی که با آن مواجه شدم کمبود شدید نیرو و ضعف در بسیج رزمندگان و یگان‌ها بود که دو علت داشت: نخست اینکه گسترش ما گسترشی غیر طبیعی بود، زیرا در هر منطقه‌ای که دشمن نفوذ کرده بود نیروهایی قرار داده بودیم تا مانع ورود دشمن از آن نقطه خاص شویم، درحالی که اگر می‌توانستیم این نیروها را آزاد کنیم توانمان به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای افزایش می‌یافت نکته دوم این بود که سپاه با همه توان در جنگ حضور نداشت؛ سازمان مرکزی آن در تهران استقرار داشت و مانند ارگان‌های دیگر، بخشی از نیروهایش را به جبهه‌ها فرستاده بود. اگر با همه نیروهایش وارد عرصه می‌شد قدرتمان چندین برابر افزایش می‌یافت. حتی به این موضوع می‌اندیشیدیم که با کسب موفقیت‌هایی، می‌توانیم از امکانات ارتش و هم از امکانات کشور استفاده بیشتری کنیم. از جمله اقداماتی که می‌توانستیم انجام دهیم یکی تمرکز قوا به شیوه‌های گوناگون، از جمله آزادسازی نیروهای در خط یا آوردن سپاه در جنگ و دیگر انجام کارهای موفقیت‌آمیز بود. با ترکیب این دو، راهبردی به دست می‌آمد که یک گام آن عملیات

رسید. زمانی هم که به فرماندهی سپاه منصوب شدم، ابتدا شهید کلاهدوز را به منطقه فرستادم و از او خواستم که در عملیات ثامن‌الائمه^(ع) شرکت کند که ایشان از آنجا مرتب مطالبی را به من منتقل می‌کردند و گاه از آقای ظهیرنژاد به دلیل صحبت‌هایش گلایه کرده، می‌گفتند زمانی که به تهران آمدم درباره او با شما حرف خواهم زد. باوجود ارتشی بودن، خود وی، از هماهنگی با ظهیرنژاد خسته شده بود و اطلاع ندارم که این مطالب را هم به شما نقل می‌کردند یا نه؟ بعد از آن ایشان ماندند و من که ۱۰، ۱۵ روز بود به فرماندهی سپاه منصوب شده بودم صلاح ندانستم که در منطقه حاضر شوم، ولی بعد از شهادت ایشان من به گلف آمدم. اگر حضور ذهن داشته باشید گفتم باید در عملیات بعدی کاری کنیم که نتیجه‌اش دو برابر عملیات قبلی باشد.

محمد درودیان: چه زمانی به این نتیجه رسیدید؟ شما نسبت به سایرین یک سال عقب‌تر بودید. درباره این ادراک و این ایده‌ها با کسی صحبت نکردید چطور این موضوع به ذهن شما رسید؟

محسن رضایی: زمانی که بنده به سپاه آمدم اولین

محسن رضایی: ما طریق القدس را براساس جنگ حضرت امیر^(ع) در جنگ خیبر انجام دادیم.

محمد درودیان: به هر حال، اینها هم باید مبانی و اصولی داشته باشد، چراکه شما از اطلاعات و درگیری جنگ شهری با گروه‌های سیاسی به سپاه آمدید و با ایده‌هایی بلند و اساسی وارد عرصه‌ای شدید که دشمن تفاوت داشت.

محسن رضایی: در اینجا چندتا عامل وجود داشت: یکی اینکه من از جریان یک‌ساله جنگ مطلع بودم. درست است که حضور نداشتم، اما زمانی که با نیروها صحبت می‌کردم جزئیات امور را از آنان می‌پرسیدم؛ مثلاً اینکه الله‌اکبر چه وضعیتی دارد؟ در تپه‌های مدن که آقا مرتضی و اسدی وارد عمل شدند، چه اتفاقاتی افتاده است؟ یا در عملیات فرماندهی کل قوا چه گذشته است؟ که آنان همه حوادث را با جزئیات شرح می‌دادند و من نیز آنها را به خاطر می‌سپردم. نکته دیگر این بود که نقطه اوج اقدامات ما عملیات ثامن الائمه^(ع) بود. این عملیات نکات بسیار ظریف و مهمی داشت، چراکه در مواردی حمله کرده بودیم، در جبهه‌هایی شکست خورده و گاه تا نزدیکی پل هم پیشروی کرده بودیم. با تجزیه و تحلیل این حوادث دلیل ناکامی یا موفقیت در حاشیه رودخانه مشخص می‌شد؟ به همین دلیل، به جزئیات توجه کردم و با فرمانده گردان و دیگران به گفت‌وگو پرداختم. در این میان، نه تنها با آقای رشید، صفوی و باقری، بلکه با آقای مرتضی قربانی، احمد کاظمی و حسین خرازی نیز صحبت کردم که چطور کنار رودخانه رفتند، دشتبان‌ها و نیروهای پیشروی کننده چند نفر بودند؟ عملیات چند ساعت طول کشید؟ مثلاً از زمانی که به سمت خط حرکت کردید تا ساعتی که دقیقاً به سرپل رسیدید چقدر طول کشیده است؟ این موارد را به طور مستقیم از حسین پرسیدم. آگاهی از این موارد هم فهم نظامی برای من به همراه داشت و هم اطلاعاتی عمومی از دشمن در اختیارم قرار

و گام دیگرش سازماندهی بود؛ با این تفاوت که سازماندهی باید دو برابر گذشته انجام می‌شد.

محمد درودیان: نکته همین جاست؛ آیا بدون هیچ سابقه‌ای این کار انجام می‌شد نمی‌خواهم بگویم فرمایش شما غلط است، اما می‌خواهم منطق آن روشن و برای شنونده باورپذیر شود، زیرا این سؤال پیش می‌آید که آقای رضایی که از اطلاعات به اینجا آمده است، چگونه ایده‌هایی چنین عمیق و اساسی دارد؟ طبق فرمایش شما، ابتدا که به سپاه آمدید، تیپ و لشکر نداشت، ولی شما یکی از مؤلفه‌های جنگ را بحث یگانی می‌دیدید.

محسن رضایی: ایده‌های من ابتدا برای آقای رشید، صفوی و باقری پذیرفتنی نبود. بعد از عملیات فتح‌المبین آقای حسن باقری از من پرسیدند که آیا متوجه نگاه‌ها و خنده‌های ایشان و آقای رشید شده‌ام که گفتم بله. ایشان گفتند قضیه از این قرار بوده است که پس از رفتن شما، ما درباره طرح‌های شما صحبت کردیم و به ایده‌های شما که می‌گفتید بعد از این عملیات در عملیات بعدی باید با دو برابر توان قبلی وارد عمل شوید، خندیدیم. ما برای عملیات ثامن‌الائمه^(ع) به دنبال ۲ نفر نیرو بودیم و در آخر کار مدام می‌گفتم ۲۲ نیروی تکاور برای ما بفرستید که کسی اهمیت نمی‌داد! چطور می‌گوید بعد از هر عملیات باید با دو برابر نیرو وارد شد؟ در واقع یک تفکر عملیاتی در ذهن من بود.

محمد درودیان: این تفکر عملیاتی از کجانشئت می‌گرفت؟ **محسن رضایی:** شاید بخشی از آن هم ذاتی باشد.

محمد درودیان: یادتان هست زمانی از شما پرسیدم و به آقای رشید هم عرض کردم که شما به این نتیجه رسیده‌اید که باید راهکاری در پیش بگیریم که برای دشمن هم پیش‌بینی‌شدنی نباشد و از شما پرسیدم چطور به این موضوع رسیده‌اید؟ شما در پاسخ گفتید: «تاریخ جنگ‌های پیغمبر را که می‌خواندم دیدم از این روش استفاده می‌شده است.»

۳ کیلومتری رودخانه و این طرف رودخانه را هم با گلوله هدف قرار می دادند. وارد جاده شده بودند. آقای رضایی مرا دیدند، بسیار مضطرب بودم و می گفتم آنها به این طرف رودخانه می آیند و کار را تمام می کنند و جاده اهواز - دزفول را در اختیار می گیرند. ایشان گفتند، نمی آیند. این باور ایشان بود، با اینکه مانند ما در درگیری شوش، دزفول و... هم حضور نداشتند. فردای آن روز عراقی ها برگشتند و صحبت ایشان یک روزه تحقق یافت.

محسن رضایی: دلیلش این است کسی که می خواهد منطقه جنوب را تصرف کند باید گلوگاه اندیمشک را بگیرد. برای عبور از کرخه و تثبیت جای پا، باید فلشی به سمت دزفول بزند. اگر کسی فلش نزند و از اینجا عبور کند، مطمئن باشید که برمی گردد. این یک راهبرد عملیاتی است.

غلامعلی رشید: آقای رضایی ذهن فرماندهی دشمن را می خواندند ولی اما درگیر همین مسائل تاکتیکی بودیم. زمانی که دشمن به چزابه حمله کرد، من و آقای باقری ۲۰ روز تمام در شوک به سر می بردیم که آقای رضایی آمدند، دست من را گرفتند و گفتند: بلند شو به منطقه عملیاتی فتح المبین برویم. این اقدام آنها فریبی بیش نیست و می خواهند ما را اینجا گرفتار کنند من با غم و اندوهی فراوان برخاستم و می گفتم اینجا از دست می رود، اما ایشان می گفتند باید آماده عملیات فتح المبین شویم، آنها نمی توانند بستان را تصرف کنند.

محسن رضایی: من به این نتیجه رسیده بودم که آنها قصد دارند ما را از اجرای عملیات فتح المبین منصرف کنند و ما باید آنان را ناکام می گذاشتیم.

غلامعلی رشید: ما آقای باقری را - فکر می کنم - در چزابه گذاشتیم. ایشان احمد کاظمی و حسین خرازی را فرستاده بودند و به من هم گفتند با ایشان به منطقه فتح المبین بروم.

محسن رضایی: زمانی که دشمن به خرمشهر حمله

می داد. مثلاً با کسب این اطلاعات از تعداد تانکها، توپها و نفرات نیروهای عراقی و مدت زمان عملیات مطلع شده و به نقاط قوت و ضعف خود و عراقی ها پی برده بودم. با کنارهم گذاشتن این موارد دریافته بودیم که ارتش عراق از پشت آسیب پذیر است و با انهدام ۳ تا ۴ تانک شیرازه اش از هم می پاشد و کسی قادر به سازماندهی مجدد آنها نیست، اما از روبرو با سیستمی منضبط و آتش مهندسی و دقیق آنها مواجه می شدیم. ایده های عملیاتی خودم نیز در کنار این موارد به ما کمک می کرد. آقای رشید خاطرشان هست که در عملیات بیت المقدس پیشنهاد عبور از رودخانه دادم، منتها خواستم که ایشان در جلسه مطرح کنند. یکی از سوالات هم همین است، ما نمی خواستیم آقای صیاد تصور کنند بنده به نیروها خط می دهم، بلکه قصد داشتیم به طور طبیعی ارتشی ها و سپاهی ها گزارش خود را بدهند، سپس ما دو نفر تصمیم بگیریم. اگر ایشان متوجه می شدند که من به بچه های بیرون خط می دهم امکان موضع گیری در جلسه وجود داشت و ما نمی خواستیم در جلسه این اتفاقات بیفتد. تا عملیات رمضان بدین ترتیب عمل کردیم. از رمضان به بعد وضعیت به گونه ای دیگر شد.

غلامعلی رشید: آقای رضایی ماه پنجم جنگ با یک کلاشینکف آمدند. آن زمان مسئول اطلاعات بودند. عراقی ها تنگه رقابیه و میشداغ را در اختیار نداشتند. ما از جاده فکه با رثوفی و کوسه چی می رفتیم و مین گذاری می کردیم که یکباره با دو تیپ زرهی تا نزدیک رودخانه کرخه و عبدالخان پیش آمدند

غلامعلی رشید:
آقای رضایی ذهن فرماندهی
دشمن را می خواند
ولی ما درگیر همین مسائل
تاکتیکی بودیم.

اجرای دو عملیات در جنوب و یک عملیات در غرب تعیین کرده بودیم؛ باید به طور متناوب عمل می کردیم. دلیل آن هم این بود که نمی خواستیم دشمن گمان کند با همه توان به جنوب آمده ایم و از سمت غرب آسوده خاطر باشد. به همین دلیل آقای رشید عملاً فرمانده قرارگاه طریق القدس بود. من کنار ایشان بودم که رمز عملیات را گفتند.

غلامعلی رشید: من از شما دلیل این کار را پرسیدم و شما بر اهمیت منطقه جنوب تأکید کردید. البته،

منظورتان هم کادر، هم جنگ و هم این بود که اینجا دیگر باید دشمن شکست بخورد.

محمد درودیان: با شهید صیاد به جنوب رفتید؟

محسن رضایی: بله. من و آقای صیاد دیگر از هم جدا نمی شدیم. ایشان یک ماه بعد از من، فرمانده نیروی زمینی شدند؛ یک ماه بعد از منصوب شدن من به فرماندهی سپاه، عملیات ثامن الائمه^(ع) اجرا شد که در آن عملیات به دلیل اینکه

تازه این مسئولیت را پذیرفته بودم، در تهران حضور داشتم و فرماندهی در صحنه را هنوز بر عهده نگرفته بودم، اما در عملیات طریق القدس اصلاً مصلحت نبود که من فرماندهی عملیات در صحنه نبرد را انجام دهم. در عملیات فتح المبین از فرماندهان ارشد خواستم به قرارگاهها بروند. آقای باقری نگران بود و می پرسید که آیا بدون آنان می توانم عملیات را اداره کنم که من گفتم بله، از عهده آن برمی آیم و دلیل این نگرانی گستردگی عملیات فتح المبین بود. در این عملیات، قرارگاههای واسط بین لشکرها اهمیتشان کمتر از قرارگاه مرکزی نبود. این اولین بار بود که ما

می کرد، آقای اسدی و آقای قاسم سلیمانی یک شب تا صبح مجبور شده بودند در جای بسیار فشرده و تنگی بخوابند. آقای سلیمانی می گفت صبح خود را کنار تانکهای عراقیها دیده بودند که نیروهای خودی تانکها را زدند و آنها مجبور به ترک منطقه شدند.

غلامعلی رشید: من به آقای رضایی می گفتم ایشان هم بیایند، زیرا تا ایشان نیایند این قضیه حل نمی شود. **محسن رضایی:** ما آنجا آقای صفوی را گذاشتیم و به سرعت بازگشتیم. توجه کنید اینها قسمت های کلان قضیه است که اگر آقای رشید و آقای باقری نبودند تطبیق امور کلان با جزئیات امکان پذیر نبود. ما ایده های کلان را در نظر داشتیم، ولی آقای رشید و آقای باقری در این مدت به گونه ای ساخته شده بودند که می دانستند یک دسته باید ۷۰ نفر باشد و یک گروهان ۲۲ نفر. ما درباره این موضوعات ساعتها بحث می کردیم. این امر نشان می دهد این افراد آنقدر به امور مسلط شده بودند که می دانستند اگر نیروها از ۹۰ نفر عبور کنند، دیگر قابل کنترل نیستند. اگر من فرمانده سپاه می شدم و این اطلاعات ریز را نمی داشتم و گروهانها را ۱۵۰ نفر انتخاب می کردم، در هیچ کدام از این نبردها موفق نمی شدم. یا در عملیات طریق القدس، من فرمانده سپاه بودم، اما همه زحمات را آقای رشید متحمل شدند.

محمد درودیان: یعنی ایشان را به عنوان فرمانده عملیات انتخاب کردید؟

محسن رضایی: به عنوان فرمانده عملیات، اما فرمانده قرارگاه بودند، ایشان به جای من ایفای نقش می کردند و من هم در کنارشان حضور داشتم، زیرا در آنجا خطرناک بود که من همه امور را به دست بگیرم.

غلامعلی رشید: البته، آن زمان با شهید صیاد برای اجرای عملیات مطلع الفجر همراه شدید.

محسن رضایی: بله. به محض اینکه عملیات در جنوب تمام می شد، یک هفته بعد باید در غرب عملیات می کردیم، چون راهبرد جنگ را براساس

محسن رضایی:

اگر راهنمایی های آقای رشید در زمینه امور تاکتیکی جنگ (آفند و پدافند) نبود، قطعاً من نمی توانستم جنگ را اداره کنم. آقای باقری هم در سازماندهی دسته، گروهان، گردان و اطلاعات به ما کمک بسیاری کرد.

محمد درودیان: این اندیشه عملیاتی را چگونه کسب کردید؟

محسن رضایی: من و آقای رشید پیش از انقلاب با هم بودیم و سنخیت فکری مان بسیار به هم نزدیک بود. در انتخاب افرادی مثل آقای شمخانی و آقای رشید این سنخیت را در نظر گرفتیم، سازگاری افراد یک گروه با هم بسیار مهم است. بحث زمان هم اهمیت دارد. زمانی که عملیات طریق القدس را به اتمام رساندیم دو سه ماه بیشتر فرصت نداشتیم و درصدد بودیم ۳ تیپ را به ۱۱ تیپ و بیشتر افزایش دهیم. اینکه ۴ تیپ سه ماهه تشکیل شود و شورای مرکزی مدیریت اصلی آن هم با هم هماهنگ باشند و اختلافی نداشته باشند، کار بسیار مهمی است. سنخیتی که بین من و آقای رشید بود بسیار به ما کمک می کرد.

محمد درودیان: در این ماجرا شهید صیاد کجا بودند؟ شما هماهنگی هایی با رده بالاتر دارید. با امام چطور این امور را هماهنگ می کردید؟

محسن رضایی: ما همان اول با شهید صیاد تقسیم کار بسیار خوبی کرده بودیم.

غلامعلی رشید: اصلاً آشنایی شما با آقای صیاد شیرازی از کجا شروع شد؟

محسن رضایی: از همان زمان که ایشان به ستاد مرکزی سپاه می آمدند. زمانی که آقای صیاد شیرازی از ارتش خارج شدند به ستاد مرکزی، قسمت طرح عملیات آمدند و برخی مانند آقای دانایی فر به ایشان کمک می کردند و کارهایی مانند نقشه خوانی انجام می دادند. آشنایی ما از آنجا شروع شد. شهید کلاهدوز هم درباره ایشان با من صحبت هایی کرده بودند و با روحیات ایشان به طور کامل آشنا بودند.

محمد درودیان: نظر آقای کلاهدوز درباره شهید صیاد مثبت بود؟

محسن رضایی: در مجموع مثبت بود. البته، ایشان نکاتی را نیز متذکر می شدند که برای آشناسدن با هم بسیار مهم بود.

محسن رضایی: به هر حال، منظور من این است که ما از سرمایه قبل از جنگ در جنگ استفاده کردیم؛ یعنی از انقلاب، ولی از سرمایه جنگ برای بعد از جنگ استفاده نکردیم. ریشه مشکلات امروز کشور این است. زمانی که این انسان ها به سپاه بازگشتند. به خاطر ندارم در گلف چه کسی از من سؤال کرد آیا شما آن فرمان امام را که فرمودند دست بچه های انقلاب را بگیر و اوضاع را عوض کن، محقق ساختید؟ گفتم: بله. گفت: چطور؟ گفتم من در جبهه با انسان هایی مواجه شدم که از سیمایشان مشخص بود اگر به آنان امکانات داده بشود تا قدس می روند. باکری، قربانی، اسدی، کاظمی، همت و متوسلیان از جمله آنها بودند. این افراد یک جمع ۳۰ تا ۴۰ نفره بیشتر نبودند، اما سرمایه بسیار بزرگی به شمار می رفتند. فعالیت های پیش از انقلاب من در دوران چریکی بسیار به من کمک کرد، زیرا تمام سختی دوران چریکی یافتن افراد بود سپس به شیوه های گوناگون آنان را آزمایش می کردیم. این کار بعدها کمک بسیاری به من کرد. درحقیقت آنچه که در جنگ به من کمک کرد یکی یافتن انسان های خاص و دیگر اندیشه عملیاتی من بود. انسان شناسی را مدیون دوران انقلاب هستم. اگر آقای رشید یادشان باشد من با شهید باقری بحث می کردم که در فتح المبین به قاسم سلیمانی یک تیپ بدهید، او از عهده این کار برمی آید. آقای باقری معتقد بود او نمی تواند و در نهایت ما وی را راضی کردیم که یک گروه رزمی در اختیار نیروهای کرمان قرار دهیم تا یک گروه رزمی تشکیل دهند. اظهار نظر برخی دوستان ما در ارتش درخصوص تشکیل یک شبه تیپ در سپاه، به گونه ای درست و به تعبیری نادرست است. نادرست به این دلیل که ما بی برنامه افراد را انتخاب نمی کردیم! انتخاب هیچ یک از فرماندهان سپاه اشتباه نبوده است و هیچ حکمی را عوض نکردیم. این نشان دهنده انتخاب صحیح آنان است.

محمد درودیان: یعنی شما از همان ابتدا ظرفیت ارتش را به عنوان بخشی از اندیشه عملیاتی خودتان در نظر داشتید؟ سپاهی که یگان‌هایش هنوز در حد خودش تشکیل نشده، به کارگیری ارتش را مدنظر داشته است؟

محسن رضایی: بله، آن را در نظر داشتیم. ما توپخانه نداشتیم، اما فرض را بر این گذاشته بودیم که توپخانه به عهده ارتش باشد. تا ما توپخانه تشکیل بدهیم افق روشنی نداشتیم. همچنین به نتیجه رسیده بودیم که نیروهای ما وقتی در یگان ارتش ادغام بشوند، حتی اگر فرمانده گردانمان را عقب بگذاریم، نظم و نسق نیروهای ارتش در سازمان دادن نیروهایمان در گردان ارتش بسیار مؤثر است. نیروهای ما هم در درون گردان‌های ارتش نظم بیشتری می‌یافتند تا اینکه به تنهایی وارد عمل می‌شدند، مخصوصاً در عملیات‌های اول. زمانی که گردان‌هایمان را در گردان‌های ارتش ادغام می‌کردیم، ترکیشان بهتر می‌شد و بعد می‌توانستیم از خمپاره‌هایشان استفاده کنیم. ارتش خمپاره و بی‌سیم و درکل امکانات بیشتری داشت. نیروهای ما چیزی نداشتند، نهایت اینکه به یک گردان یک بی‌سیم می‌دادیم، درحالی که گردان‌های ارتش بی‌سیم داشتند، دسته‌هایشان بی‌سیم، خمپاره و مهمات‌رسانی داشتند. البته، این موضوع تاحدی به ما آسیب زد، زیرا ما باید از عملیات خیبر یا در بدر از آنها جدا می‌شدیم. جدا شدن ما از ارتش دیر انجام شد. علت جدا شدن ما هم این بود که آنها امکانات وسیعی داشتند، اگر جدا می‌شدیم این امکانات از دست ما خارج می‌شد. ارتش هم قصد نداشت که آنها را در اختیار ما قرار دهد. ما هم بیش از حد صبر کردیم و این تأخیر به ما آسیب زد. اگر تشخیص دوستان ما نبود و با سعی و خطا می‌خواستیم به نتیجه برسیم که چگونه باید بجنگیم، این جنگ سال‌ها ادامه می‌یافت و بعد از هر ده شکست یک موفقیت کسب می‌کردیم، اما ما

محمد درودیان: این سخنان بر ذهنیت اولیه شما تأثیر گذاشت؟

محسن رضایی: این صحبت‌ها مهم بود، زیرا آنان همدیگر را از قدیم می‌شناختند. شهید کلاهدوز هنگام ورود آقای شیرازی کمکشان کرده بود، به ایشان اتاق داده بود، زیرا شهید کلاهدوز آن زمان عملاً فرمانده سپاه بودند؛ یعنی به عنوان قائم مقام تا پیش از اینکه من فرمانده سپاه بشوم، ایشان اداره امور را بر عهده داشتند. آقای مرتضی رضایی بعد از کناره رفتن بنی صدر به سپاه نمی‌آمدند، کنار رفته بودند و آقای کلاهدوز سپاه را اداره می‌کردند. هنگامی که من به فرماندهی سپاه منصوب شدم، چون ایشان با تأخیری یک ماهه آمده بودند، در همان وهله اول ارتشی‌ها در برابر ایشان موضع‌گیری کردند و به همین دلیل بیشتر به سمت ما جذب شد. در اولین جلسه‌ای که صیاد شیرازی در عملیات طریق‌القدس حاضر شدند، جوادی، فرمانده لشکر ۷۷، به گونه‌ای اهانت‌آمیز در مقابل همه با ایشان صحبت کردند که من به یکی از دوستان گفتم باید به جوادی درسی بدهیم که متوجه شود صیاد بدون پشتوانه نیست. شاید هم همان موقع اعتراض کردم، زیرا بعد از جلسه به قرارگاه آنها نرفتم و به چادری که مقر خودمان بود رفتم. به نظرم می‌رسد این فرد جوادی نبود، سروری بود، اما تفکر جوادی را داشت. قبل از طریق‌القدس جوادی آمد، بعد از آن هم صیاد او را عوض کرد. او می‌گفت لشکر پیروز ۷۷ خراسان این اقدامات را انجام داده است و طوری با صیاد برخورد کرد که گویی با بچه‌ای بی تجربه صحبت می‌کند.

غلامعلی رشید: یا صدیقی بود یا سروری. آقای صیاد شیرازی می‌گفتند امام که حکمشان را خواندند آنها را تغییر داده است.

محسن رضایی: بعد از آن حمایت‌های ما از شهید صیاد در ارتش بیشتر شد و ایشان کاملاً با ما همراه شدند. از دوستانمان هم خواستیم از ایشان حمایت کنند.



سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید

بود و ما هم پیوسته از وی دفاع می‌کردیم. من و ایشان در همه زمینه‌ها به مشورت می‌پرداختیم و صحبت‌هایمان را هماهنگ می‌کردیم و در برابر مسئولان کشور هیچ حرفی را بدون هماهنگی با یکدیگر نمی‌زدیم. تا عملیات رمضان ما فرماندهی واحدی را ایجاد کرده بودیم.

غلامعلی رشید: در آن سؤال که نوشته بودیم آیا سطوح بالاتر هم در فرماندهی نقشی داشته‌اند؟ باید یادآور شویم که نقش منفی داشته‌اند و آغاز تغییر روحیه شهید صیاد شیرازی هم از اینجا شروع می‌شود.

محسن رضایی: البته از فتح‌المبین به بعد یک فشار جدی به صیاد وارد شد، چراکه ارتشی‌ها تا قبل از طریق‌القدس هیچ بهایی به سپاه نمی‌دادند و می‌گفتند اینها یک مشت عناصر هستند، این حرف‌ها چیست، مهمان‌های ما هستند. حرف‌های آیت‌الله منتظری برگرفته از سخنان ارتشی‌ها بود که شما میهمان ارتشی‌ها هستید. آنها اصلاً قبول نداشتند که سپاه با آنها برابر شود؛ مثلاً سپاه خودش یک طرف باشد و ارتش هم طرف دیگر. مرتب به صیاد می‌گفتند که

در جنگ با افرادی آشنا شدیم که حُسن آنها، قدرت تشخیص بالایشان بود که ده شکست و یک موفقیت را به سه تا چهار شکست و شش یا هفت پیروزی تبدیل کردند. در سه چهار عملیات موفق و در یک عملیات شکست می‌خوردیم و بار دیگر شرایط تغییر می‌کرد. از عملیات رمضان به بعد و پس از اجرای چند عملیات، سیر پیروزی‌هایمان آغاز شد. اگر در عملیات والفجر مقدماتی هم ارتش با ما وارد عمل نمی‌شد، به‌طورقطع پیروز می‌شدیم. احتمال شکست ما در عملیات رمضان وجود داشت، اما در والفجر مقدماتی می‌توانستیم موفق شویم، والفجر را هم تکرار نمی‌کردیم، زیرا نتیجه آن برای ما روشن بود. در عملیات خیبر هم احتمال موفقیت‌مان زیاد بود و نباید در آن عملیات شکست می‌خوردیم. شکست در عملیات والفجر مقدماتی و خیبر به دلیل دوگانگی در تصمیم‌گیری اتفاق افتاد. ما در آن عملیات‌ها تصمیم‌گیری واحدی نداشتیم. از عملیات رمضان به بعد تصمیم‌گیری عملیاتی مشترک من و آقای صیاد شیرازی آغاز شد. آن زمان صیاد شیرازی تازه به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شده

آشفته شد و عده‌ای از جمله موسوی قویدل بیرون آمدند و اعتراض می‌کردند که این ابلاغ از کجاست؟ در بررسی‌های ستادی ما که ایشان به حرف ستادش گوش نمی‌دهد!

محسن رضایی: ما هم تنها راه‌حل این مشکل را یافته بودیم و تصمیم اتخاذ شده را ابلاغ نمی‌کردیم و به صیاد می‌گفتیم ابلاغ کند که هم آن جنبه ظاهری را حفظ کنیم که آنها مدام به او فشار نیآورند و هم دچار اختلافات نشوند. از عملیات رمضان به بعد دیگر این پرده برداشته و تدابیرمان به دلیل دخالت دوستان از کنترل خارج شد. در عملیات والفجر مقدماتی من نزد امام رفتم و از ایشان خواستم آیت‌الله خامنه‌ای را، که ریاست جمهوری را بر عهده داشتند، به فرماندهی جنگ منصوب کنند.

محمد درویدیان: چرا به این نتیجه رسیدید؟

محسن رضایی: به دلیل اینکه ارتش آیت‌الله خامنه‌ای را کاملاً قبول داشت و از ایشان حرف‌شنوی داشت. من هم خودم با ایشان بسیار هماهنگ بودم. در طرح مناطق نه‌گانه سپاه هم بیشترین حمایت را از من ایشان کردند، حتی آقای هاشمی هم در این طرح از ما حمایت نکرد. تا پایان این طرح آیت‌الله خامنه‌ای بیشتر از دیگران از من حمایت کردند. ممکن است برخی ذهنیتی از ایشان داشتند، اما من اطمینان داشتم که با ایشان مشکلی نخواهم داشت زمانی که این موضوع را با امام مطرح کردم، ایشان گفتند که من هم خودم چنین چیزی در ذهنم بوده است، ولی این موضوع را به کسی نگویید تا من تصمیم بگیرم. هنگامی که امام می‌خواستند حکم فرماندهی آیت‌الله خامنه‌ای را امضا کنند، نمی‌دانم چرا به تمشیت امور سپاه و ارتش تبدیل شد. ظاهراً به امام گفته بودند که ایشان رئیس‌جمهور است، اگر بروند و اتفاقی برایشان بیفتد در دنیا می‌گویند که ما رئیس‌جمهور ایران را کُشتیم و اعتبار بین‌المللی ما خدشه‌دار می‌شود، وگرنه امام تصمیمشان این بود که ایشان

فرمانده جنگ تو هستی، تو فرمانده نیروی زمینی هستی، نیروها همه تحت‌امر تو هستند، چطور می‌شود دو نفری فرماندهی کنید؟ فشار بر ایشان به حدی بود که در پایان عملیات بیت‌المقدس تصمیم گرفتیم ابلاغ‌ها را ایشان انجام دهد و مخصوصاً از ایشان خواستم که هم به یگان‌های ارتش و هم به یگان‌های سپاه برود که با حسین خرازی و نیایکی صحبت کرده بود و احمد [کاظمی] و حسین [خرازی] جلوی اینستاده و به او گفته بودند تو از چه ستادی هستی؟ می‌روی

جای دیگر تصمیم می‌گیری و اینجا ابلاغ می‌کنی، مگر ما ستاد تو نیستیم؟ بعد که اختلافات اوج گرفت، در عملیات رمضان به احمد آقا نوشتم که این دو سه نفر نمی‌گذارند که صیاد با ما هماهنگ باشد. احمد آقا چند روز بعد با من تماس گرفتند و گفتند که از طرف امام به آنها زنگ زده و گفته‌اند حواسشان را جمع کنند و به صیاد کاری نداشته باشند، اگر اتفاقی در جنگ بیفتد به حسابشان

رسیدگی خواهد شد. بعد از عملیات رمضان که اختلافات اوج گرفت، به این نتیجه رسیدیم که هیچ راهی وجود ندارد، هرگاه تصمیم می‌گرفتیم کاری انجام دهیم، آنها مرتب به صیاد فشار می‌آوردند.

غلامعلی رشید: من صحنه آخر عملیات بیت‌المقدس را به خاطر دارم. قرارگاه کوچکی بود و نیروها جمع شده بودند. بعد از اینکه شما با ایشان صحبت کردید، به قرارگاه آمدند و گفتند که تصمیم قرارگاه مرکزی کربلا را من ابلاغ می‌کنم. از ما حسین و متوسلیان مقاومت کردند. بعد از ابلاغ ایشان جو

محسن رضایی:

زمانی که آقای صیاد شیرازی از ارتش خارج شدند به قسمت طرح عملیات در ستاد مشترک آمدند و برخی مانند آقای دانایی‌فر به ایشان کمک می‌کردند.

جنگ دفاعی را به جنگ پیش‌برنده و سقوط صدام تبدیل کنید.

غلامعلی رشید: در سازماندهی مردم امکان دفاع و آزادسازی وجود داشت که صورت گرفته است.

دشمن را هم با همین سازماندهی مردمی و وجود افرادی مثل آقای اسدی، قاسمیان و... بیرون کردید. آیا امکان پیشروی در خاک عراق و شکست ارتش عراق با این نوع جنگ امکان‌پذیر بود؟ به نظر بنده با این نوع سازمان و با این نوع امکانات می‌شد، زیرا ما تا مرز

پیش رفتیم، ولی وقتی داخل مرز شدیم متوجه نشدیم که این امر امکان‌پذیر نیست. پیشرفتی حاصل نمی‌شد و این موضوع ۶ سال طول کشید.

محمد درودیان: اصلاً با جنگ مردمی، جنگ توسعه‌ای و تعاقبی را نمی‌شود انجام داد. ادله‌ای را که در ذهنم است بیان کنم. علت پیروزشدن ما هم همین نکته است.

محسن رضایی: یعنی شما می‌گویید پیروز نشدیم؟
محمد درودیان: نه، سقوط صدام و راهبرد نظامی با هدف سقوط صدام به نتیجه نرسید.

غلامعلی رشید: امام اهدافی داشتند که اگر ارتش عراق همراهی می‌کردند، آنچه که در ایران، اتفاق افتاد در این کشور هم به وقوع می‌پوست و می‌توانستیم جنگ را به نتیجه برسانیم.

محمد درودیان: اصلاً سقوط صدام ریشه در آن ۶ سال بعد از فتح خرمشهر دارد، اما مقصود من این است که از طریق راهبرد نظامی به این پیروزی دست یابیم. خود شما مبارز و چریک بودید و می‌دانید که با مردم جنگ دفاعی و جنگ آزادسازی را می‌شود

را به فرماندهی جنگ منصوب کنند. تا زمان اجرای عملیات خیبر آیت‌الله خامنه‌ای مسئول بودند و ظاهراً ستادی هم برپا کرده و از آقای رشید هم خواسته بودند حاضر شوند.

غلامعلی رشید: بله، تشکیل ستادشان را هم به ارتش و سپاه اعلام کرده بودند که دوام نداشت. بلافاصله بعد از این قضیه، آقای هاشمی با حکمی آمدند، ادامه و الفجرها را شما فرمانده عملیات هستید. ستاد ایشان هم قرارگاه خاتم را تشکیل داد.

محسن رضایی: امام هیچ‌کس را به فرماندهی جنگ منصوب نکردند، حکم جانشینی آقای هاشمی را هم در دو سه ماه آخر جنگ صادر کرد.

محمد درودیان: ولی من در صحیفه دیده‌ام که امام در همین دوره‌ای که آقای رضایی می‌گویند، از آقای هاشمی به نام فرمانده جنگ نام می‌بردند.

محسن رضایی: ولی اصلاً حکم ندادند. تنها حکم امام جانشینی فرمانده کل قواست که در دو سه ماه آخر جنگ آن را صادر کردند.

غلامعلی رشید: این را هم خود ما به آقای هاشمی گفتیم. **محسن رضایی:** نمی‌پذیرفتند. ما می‌گفتیم که در نهایت باید کسی بیاید که ایشان قبول نمی‌کردند. **غلامعلی رشید:** بله، ما طرح کردیم، آقای حسن روحانی هم نشسته بودند که مخالفت کردند.

محمد درودیان: آقای رضایی من برداشتی از اقدام شما دارم که شاید با بخشی از آن موافق باشید و با بخشی مخالف. بخشی که مخالفید چندان به شما مربوط نمی‌شود. من معتقدم که جنگ دفاعی و تأکید بر بازدارندگی را امام در حدفاصل تسخیر لانه جاسوسی آمریکا سازماندهی کردند؛ یعنی ذهنیت جنگ دفاعی را ایشان ایجاد کردند، ولی ما چون توانایی نداشتیم نتوانستیم آن را به بازدارندگی تبدیل کنیم، ولی تبدیل جنگ دفاعی به جنگ تهاجمی را شما با سپاه به وجود آوردید و پیروزی حاصل این بود، منتها شما هم قادر نبودید یک جنگ مردمی و

محسن رضایی:

زمانی که تصمیم‌گیری‌های کلان را انجام می‌دادم، اگر روحیه احتیاط‌آمیز آقای رشید نبود شاید در برخی عملیات‌ها دست به اقدامات بلندپروازانه می‌زدیم.

انجام داد، ولی جنگ توسعه‌ای و تعاقبی را نمی‌شود. **محسن رضایی:** اگر ما بیاییم تعبیر دیگری از پیروزی داشته باشیم مشکل حل می‌شود.

محمد درودیان: بهتر است پیروزی را مثل آزادسازی نسبی نکنیم.

محسن رضایی: می‌خواهیم فراتر از نظامی‌اش کنیم، نمی‌خواهیم نسبی‌اش کنیم. واقعاً ما به جنگ به عنوان یک انقلاب نگاه می‌کردیم یا کشورگشایی؟

غلامعلی رشید: اصلاً خوب است با نگاه انقلاب بینیم. **محمد درودیان:** در دفاع نگاه همان نگاه انقلابی بود، در آزادسازی نگاه ما تغییر کرد. بعد از عملیات رمضان دوباره این نگاه عوض شد. اصلاً چرا امام توانستند جنگ دفاعی را در کشور سامان دهند؟ به دلیل اینکه امام جنگ را جایگزین انقلاب کردند. اگر امام جنگ را جایگزین انقلاب نکرده بودند دفاع مردمی در میان مردم شکل نمی‌گرفت. هنر امام همین بود. امام اگر فرصت می‌کردند از جنگ به انقلاب برگردند وضع ما به گونه‌ای دیگر بود، اما عمرشان کفاف نداد و ما دیگر نتوانستیم از جنگ به انقلاب برگردیم.

محسن رضایی: درست است که جنگ شکل نظامی داشت و ما آن را با همین شکل پیش می‌بردیم، اما ماهیت جنگ و هدف جنگ بسیار فراتر از این شکل بود. ما به این نتیجه رسیدیم - بارها نیز من این را گفته‌ام - که امروز انقلاب از جنگ می‌گذرد.

محمد درودیان: یعنی جنگ جایگزین انقلاب شده است و پیروزی جنگ انقلاب را جلو می‌برد؟

محسن رضایی: نه، یعنی جنگ ماهیتش انقلاب است. **غلامعلی رشید:** مفهوم جمله آقای رضایی این است که جنگ پیش‌برنده انقلاب است.

محمد درودیان: همه اینها به معنی جایگزین است. **غلامعلی رشید:** شما می‌گفتید که ما ظرفیتی بسیار بیشتر از این را داریم که جنگ را توسعه بدهیم.

محسن رضایی: احسنت! چرا؟ چون ما با پیروزی در

طریق‌القدس کنفرانس غیرمتعهدها را ناکام گذاشتیم. **محمد درودیان:** آن به انقلاب ربطی نداشته است، بلکه پیوستگی جنگ و سیاست بوده است، یعنی از طریق پیروزی‌های نظامی اهداف سیاسی را پیش می‌بردید. این منطق جنگ و سیاست است نه منطق جنگ و انقلاب.

محسن رضایی: من در مصاحبه‌های آن زمان - که اکنون نیز موجود است - بارها اشاره کرده‌ام که الان دو جنگ وجود دارد؛ جنگ اعراب با رژیم صهیونیستی و جنگ ما. ما در جنگ خودمان می‌خواهیم ثابت کنیم که ویژگی‌های جنگ انقلابی را دارد.

محمد درودیان: جنگ انقلابی یعنی چی؟ از لحاظ روش یا هدف؟

محسن رضایی: هدف و ماهیت. اول ماهیت بعد هم هدف. لذا منظور ما از پیروزی نظامی صرفاً یک پیروزی نظامی نبود؛ آثار و ابعاد سیاسی، انقلابی و فرهنگی از این پیشرفت نظامی موردنظرمان بود. البته، عکسش صادق نبود، یعنی اگر همیشه شکست می‌خوردیم نمی‌گفتیم به دلیل اینکه انقلابی عمل می‌کنیم با شکست مواجه می‌شویم. نه، ما هیچ‌کدام را قبول نداشتیم، کما اینکه می‌گفتیم از بدر به بعد هر عملیاتی باید با پیروزی همراه باشد، نباید شکستی در کار باشد. بنابراین، یک مرز بسیار ضعیفی هست که جنگ ما جنگ نظامی بود یا یک جنگ انقلابی؟ آیا کشورگشایی بود یا نه؟ هدف ما این بود که انقلاب را از طریق جنگ امتداد و گسترش دهیم.

محمد درودیان: به نظرم آن تیزهوشی و قدرت ذهنی و تعهدی که به جنگ و بعد از جنگ دارید نمی‌گذارد از این موضوع عبور کنید، در صورتی که اگر از آن عبور کنید، آیندگان تجربه‌های بیشتری از این جنگ از طریق ذهن شما کسب خواهند کرد و ما نیز از ذهنیت‌های شما و برداشت‌های شما برای جنگ‌های آینده و نقد جنگ گذشته بیشتر می‌توانیم استفاده کنیم. شما بیش از دیگران توانایی آن را دارید

خرد شاید این باشد، اما در سطح جهانی این گونه نیست. **غلامعلی رشید**: اگر بر صدام غلبه می‌کردیم درست بود. **محسن رضایی**: باید به این نکته توجه کنیم که یک کشوری که روبه‌روی امریکا ایستاده و وابسته به شوروی هم نیست، چطور توانسته است هم سرزمین‌های خودش را آزاد کند و هم منطقه مهمی از عراق را تصرف کند.

غلامعلی رشید: اگر صدام سقوط می‌کرد، بله، ماجرا در کل منطقه تمام می‌شد.

محسن رضایی: اگر یادتان باشد ما هیچ‌گاه تا خود بغداد را لشکر بندی نمی‌کردیم. تا جایی پیش می‌رفتیم که می‌دیدیم اگر برویم سقوط قطعی است. یعنی کل سیستم به هم می‌خورد و واقعاً صدام این‌گونه بود، زیرا مثل امریکایی‌ها نمی‌توانست انعطاف‌پذیر باشد. اگر به حرکتان استمرار می‌بخشیدیم، این کوه فرومی‌ریخت، کما اینکه امریکایی‌ها هم از همین عامل تحرک استفاده کردند، یعنی مشکل صدام را فقط استمرار شبانه‌روزی ارتش امریکا عملاً حل کرد. **محمد درودیان**: شما با این صحبت راهبرد آقای هاشمی را تأیید می‌کنید؟ آقای هاشمی در نقد شما همین را می‌گویند که نظر من این بود که یک پیروزی به دست بیاوریم و آنها این پیروزی را کسب نکردند. اگر شما این توجیه را بکنید در دام نظریه آقای هاشمی و راهبرد یک پیروزی می‌افتید. شما می‌گویید اگر در عملیات خیبر پیروز می‌شدیم عراق سقوط می‌کرد. ایشان هم همین را می‌گویند. من هم در صحبت‌هایم به همین موضوع اشاره کردم؛ اینکه آنها نتوانستند.

محسن رضایی: چرا نتوانستیم؟

محمد درودیان: این دیگر بحث‌هایی تخصصی تئوریک می‌شود. من می‌گویم که درباره آن بحث کنیم. **محسن رضایی**: نه، من می‌گویم که چرا نتوانستیم؟ **محمد درودیان**: این دیگر می‌شود همان بحث‌ها که ایشان امکانات ندادند و... باید از این دعوا عبور کرده، قضیه را به‌طور کلان نگاه کنیم و شما می‌توانید

این معنا را که با جنگ نمی‌شود اهداف انقلاب را پیش برد، آن هم از طریق جنگ مردمی، تبیین کنید. با جنگ مردمی فقط می‌توان دفاع کرد.

محسن رضایی: این باور واقعا در من وجود داشت و در تحلیل‌ها و صحبت‌هایم نیز هست که می‌گفتم انقلاب اکنون از طریق جنگ ادامه پیدا می‌کند.

محمد درودیان: اما نتیجه جنگ نشان می‌دهد که انقلاب متوقف شده؛ پس این تئوری شکست خورده است.

محسن رضایی: نه، شما که تصمیم‌گیرنده کل جنگ نبودید. **محمد درودیان**: اینها می‌شود دلیلش، شما وقتی دلیلش را می‌گویید، می‌خواهید خودتان و فاصله‌تان را حفظ کنید. شما زمانی که فاصله را نادیده بگیرید به یک تئوری می‌رسید و ما از این بیشتر می‌توانیم استفاده کنیم.

محسن رضایی: به نظرم عملیات خیبر می‌توانست عراق را سرنگون کند و اگر با موفقیت انجام می‌شد و ما بصره را جدا کرده بودیم رژیم عراق نابود می‌شد. **محمد درودیان**: هیچ‌کدام از عملیات‌ها در تجربه جنگ با عراق نشان‌دهنده این نیستند که در صورت پیروزی، صدام سقوط می‌کرد.

محسن رضایی: دقت کنید امروز چه کسانی در عراق حاکم هستند؟ همه آنها کسانی هستند که در طول جنگ به‌خصوص بعد از آزادسازی خرم‌شهر، با نیروهای ما در تعامل بوده‌اند.

غلامعلی رشید: بسیار خوب، آقای رضایی یک عملیات پیروز را نام ببرید. شما می‌گویید خیبر درست است؟ تأثیرات بیت‌المقدس در پیشبرد انقلاب در بیرون از مرزها و داخل با تأثیرات فاو یکی است؟ با فاو که پیروز شده است واقعاً یکی است؟ مثلاً مردمی که در فلسطین و اردن هستند اگر بیایند خاک عراق را تصرف کنند، مردم عراق درک نمی‌کنند که ماجرا چیست؛ یعنی مثل اینکه ما متجاوز شدیم.

محسن رضایی: نه شما در دو سطح ببینید. در سطح

و حاج محسن رفیق دوست نزد امام بودید - نوشتند که اگر آقای هاشمی و آیت الله خامنه‌ای کمک نکنند ممکن است فاجعه‌ای در جنگ اتفاق بیفتد، یعنی اولین کسی که از یک سرنوشت خطرناک صحبت کرده‌اند امام است.

محمد درودیان: نظر من این است که اگر چارچوبی که میان شما و آقای هاشمی است کنار گذاشته شود و در پی یافتن مقصر نباشیم با توجه به توانمندی‌ای که دارید می‌توانید از نظر تئوریک نظریه‌ای درباره جنگ طرح کنید. طرح آن نظریه از جانب شما که حاصل خون شهداست، به دلیل تیزهوشی، قدرت ذهنی و کلان‌نگری شما امکان‌پذیر است و در این صورت می‌توانیم پیوستگی جنگ را با انقلاب که می‌فرمایید، مشاهده کنیم و دریابیم انقلاب‌ها چه نوع جنگی را می‌توانند انجام بدهند. به اعتقاد بنده، انقلاب‌های مردمی نمی‌توانند با پیروزی نظامی اهدافشان را پیش ببرند.

محسن رضایی: تنها راه رسیدن به این هدف آن است که پیروزی نظامی را چه در سطح آن چیزی که به دست آورده‌ایم و چه در سطح آن چیزی که می‌توانستیم به دست بیاوریم در نظر بگیریم. این‌گونه

این نگاه را داشته باشید، منتها التزامتان به آن عملی که انجام شده و دفاع از آنها نمی‌گذارد شما وارد آن بحث بشوید.

محسن رضایی: نه، واقعاً پیروزی در جنگ برای ما مهم بود و اعتقاد هم داشتیم که پیروز می‌شویم، منتها روزبه‌روز این اعتقاد ضعیف‌تر می‌شد. مثلاً دو سال بعد از آزادسازی خرمشهر توان ما در کسب موفقیت چند برابر سال آخر جنگ بود. هرچه زمان می‌گذشت این امید در ما کم‌رنگ‌تر می‌شد. من بعد از عملیات کربلای ۵ استعفا دادم؛ یک سال قبل از پایان جنگ. بعد از استعفا هم از مسئولان کشور تشکر کردم. نامه‌ای به آقای هاشمی نوشتم با این مضمون که اینک که می‌خواهم این مسئولیت را به شخص دیگری واگذار کنم، می‌خواهم از شما تشکر کنم. نامه‌ای هم به احمد آقا نوشتم و از همراهی ایشان تشکر کردم. هرچه ما به انتهای زمان طلایی‌مان می‌رسیدیم که می‌توانستیم کارهای بزرگ نظامی انجام دهیم، می‌دیدم که در حال تمام‌شدن هستیم. البته، امام هم به این نتیجه رسیده بودند. امام در آن نامه بعد از تلفنی که به ایشان زدم - که شما (رشید)



دکتر محسن رضایی در جلسه تاریخ شفاهی سردار سرلشکر غلامعلی رشید

دیگر عراق به عنوان عراق مطرح نبود. جاده در این عملیات بسیار مهم بود. در ابتدای سخنانم اشاره کردم که ارتش صدام از کرخه عبور نمی کرد، زیرا می دانستم تا آن گلوگاه را در خوزستان نگیرند، هرچقدر از این رودخانه ها عبور کنند، پشت رودخانه برمی گردند. آن گلوگاه بسیار مهم بود. این جاده حکم همان گلوگاه را داشت.

محمد درودیان: پیروزی نظامی که به پیروزی سیاسی نینجامد و هدف سیاسی را تأمین نکند چه ارزشی دارد؟

محسن رضایی: باید ببینیم هدف سیاسی چه بوده، آیا سقوط صدام بوده است؟

محمد درودیان: پس چه چیزی بوده است؟ از فتح خرمشهر تا پایان جنگ هدف سیاسی جنگ چه بوده است؟

محسن رضایی: در هدف نظامی مثلاً اگر یک هدف قاطعی را در نظر گرفته باشید، تا آن هدف تحقق نیابد شما به هدفتان نرسیده اید، اما در سیاست این گونه نیست.

محمد درودیان: هدف سیاسی ما در جنگ چه بود؟ تأمین خواسته های ما بود، اینکه مردم عراق ما را بپذیرند، سقوط صدام بود. پیروزی نظامی باید با اینها یک نسبتی داشته باشد؟

محسن رضایی: ولی امام در بحث های سیاسی هیچ گاه به سقوط صدام اشاره نمی کند.

محمد درودیان: از فتح خرمشهر تا پایان جنگ هدف سیاسی چه بود؟

محسن رضایی: همان سه شرطی که امام به آنها اشاره کردند. در دیپلماسی درباره این موضوع بحث شده است. زمانی ما تبلیغاتی صحبت می کنیم و زمانی در دیپلماسی و در مذاکره واقعیت را می گوئیم. پیروزی سیاسی زمانی محقق می شود که می خواهید چیزی که در دیپلماسی روی میز گذاشته می شود، به نتیجه برسد. آنچه که ما روی

تأثیراتی فراتر از نظامی برایش قائل شده ایم. **محمد درودیان:** بعد از فتح خرمشهر، ما پیروزی نظامی به دست نیاوردیم. موفقیت های کسب شده پیروزی تاکتیکی و عملیاتی است. پیروزی را که اگر نتوانیم به هدف سیاسی، یعنی سقوط صدام تبدیل کنیم، پیروزی نظامی نامیده نمی شود.

محسن رضایی: منظور شما این است که امام می گفتند تا بغداد پیش برویم؟ **محمد درودیان:** پس همان صحبت آقای هاشمی درست بوده است.

محسن رضایی: نظر آقای هاشمی عملیاتی بود که هیچ حد و حدودی ندارد. ما ده ها عملیات انجام می دادیم و ایشان می گفتند که این عملیات من است. **محمد درودیان:** اگر می خواستیم صدام را ساقط کنیم راهش این بود. ما در کل جنگ نتوانستیم هیچ گونه جریان اجتماعی در عراق ضد عراق به راه بیندازیم؟ با همان چارچوب پیوستگی جنگ و انقلاب که می فرمایید. این نشان می دهد که این امر امکان پذیر نیست. ما قدرت نظامی هم نداشتیم. انتفاضه در عراق چه زمانی به وجود آمد؟ هنگامی امریکایی ها قدرت نظامی عراق را درهم شکستند. آن مدل نشان می داد اگر ما در جنگ می توانستیم قدرت نظامی عراق را درهم بشکنیم، در داخل عراق اتفاقی می افتاد، ولی هیچ گاه نتوانستیم.

غلامعلی رشید: در عملیات خیبر می توانستیم **محمد درودیان:** در خیبر یگان های ما و یگان های عراق هم سطح نبودند.

غلامعلی رشید: ما برابر طرح، موفق می شدیم. **محمد درودیان:** اگر ما می آمدیم آن جاده را می گرفتیم آیا بصره سقوط می کرد؟ سپاه سوم می رفت و صدام سقوط می کرد؟

غلامعلی رشید: بله، گوشه ای می رفت و به مقاومت می پرداخت.

محسن رضایی: اوضاع آنها به هم می ریخت.

میز دیپلماسی گذاشتیم بازگشت به مرزهای بین‌الملل، به رسمیت شناختن مرزهای بین‌المللی ماقبل جنگ و کمیته تعیین متجاوز نه محاکمه متجاوز که بگویند چه کسی متجاوز است. احتمال به‌دست آوردن آنچه که روی میز مذاکره گذاشته بودیم وجود داشت و برای به‌دست آوردن آن تلاش هم می‌کردیم. گام‌های بعدی را نیز برمی‌داشتیم و تا سقوط صدام هم پیش می‌رفتیم. لذا اینکه امام سقوط صدام را مطرح می‌کردند، به این معنا نبود که اگر می‌توانستیم نمی‌رفتیم، اگر می‌توانستیم می‌رفتیم، ولی به معنای این هم نبود که برای این کار برنامه‌ریزی کرده باشیم. آنچه که ما روی میز مذاکره گذاشتیم بازگشت به مرزهای بین‌الملل، به رسمیت شناختن مرزهای بین‌المللی ماقبل جنگ، کمیته تعیین متجاوز و کمیته تعیین خسارت بود. بله. اگر اینها را به دست می‌آوردیم امکان داشت امام بگویند من که گفته بودم باید سقوط صدام را هم محقق سازید. ولی این بدین معنا نیست که ما آنجا را به‌صورت صددرصد قطعی گرفته بودیم که تا بغداد پیش برویم. زمانی که قطعنامه ۵۹۸ صادر شد، دیپلماسی به‌طور کامل عوض می‌شود. مقامات کشور قطعنامه ۵۹۸ را به‌صورت مشروط پذیرفتند و گفتند که بیانیه دبیرکل باید صادر بشود. حُسن این کار این بود که دوپهل بودن، بعضی از بندها را شفاف می‌کرد. علت اینکه تصمیم‌گیرندگان امور تا اینجا پیش می‌رفتند این بود که امام از همه جزئیات

بحث‌های دیپلماسی مطلع بودند و اگر آنها را کافی نمی‌دانستند، می‌گفتند توافقات را به‌هم بزیند. امام هیچ‌گاه این را نگفتند. لذا ما باید ببینیم منظورمان از پیروزی سیاسی چیست؟ یعنی به جزئیات آن بپردازیم نه اینکه سقوط صدام را قطعی بدانیم و بگوییم هدف قطعاً این بوده است و نتوانستیم آن را تحقق ببخشیم بله، اگر ما پیروزی‌های سیاسی اولیه را به دست می‌آوردیم؛ سلسله پیروزی‌هایی که ابتدا و انتها داشت، احتمال داشت که اگر امام اوضاع را خوب دیدند، بگویند ادامه بدهید، برای چه می‌خواهید توقف کنید؟ ولی این احتمال هم وجود داشت که اگر دیدند اوضاع بد است، بگویند متوقف شوید؛ کما اینکه وقتی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند، مرتب می‌گفتند که این پذیرش تاکتیکی نیست. امام مرتب در مکان‌های مختلف می‌گفتند که دنیا بدانند اقدام ما تاکتیکی نیست. خود ما از امام خواستیم اجازه دهند به بصره حمله کنیم. آیت‌الله خامنه‌ای هم که به جبهه آمده بودند، این موضوع را منتقل کردند. احمدآقا چند جمله نوشته بودند که ایشان برای ما خواندند و در مجله نگین هم چاپ شده است. امام فرمودند که مسئله قبل از آتش‌بس و بعد از آتش‌بس ندارد. به دلیل اینکه صدام هنوز آتش‌بس را اعلام نکرده بود، تصمیم گرفته بودیم تا اعلام نکرده است حمله کنیم که امام فرموده بودند: ربطی ندارد که او بپذیرد یا نه. پیام احمدآقا به این شرح بود: حضرت حجت‌الاسلام خامنه‌ای، پس از سلام، پیام شما را به حضرت امام رساندم که رزمندگان آماده‌اند عملیات کنند. حضرت امام فرمودند که به‌هیچ‌وجه به خاک عراق حمله نکنید. در صورتی که بمباران کردند و شما صلاح دانستید، دستور بمباران را بدهید. شما نیرو مهیا داشته باشید در صورتی که آنها حمله کردند و زمینی را تصرف کردند، شما هم به آنها اعلام کنید. من اعلام کردم که قبول قطعنامه تاکتیکی نیست.

محسن رضایی:

از فتح‌المبین به بعد یک فشار جدی به صیاد وارد شد، چراکه ارتشی‌ها تا قبل از طریق‌القدس هیچ بهایی به سپاه نمی‌دادند و می‌گفتند اینها یک مشت عناصر هستند، این حرف‌ها چیست، مهمان‌های ما هستند. حرف‌های آیت‌الله منتظری برگرفته از سخنان ارتشی‌ها بود که می‌گفتند شما میهمان ارتشی‌ها هستید.

بوده است. اگر من رفته بودم کویت، من را از بین می بردند و انقلاب پیروز نمی شد. مقصود من از این اشارات این است که نباید بگوییم امام دنبال سقوط صدام نبوده است، اما اینکه این موضوع به عنوان برنامه ای روی میز حکومت گذاشته و از مسئولان خواسته شود و آنان نیز در دیپلماسی آن را روی میز بگذارند، آرمانی بوده است که اگر ایشان فرصت می یافتند آن را پیگیری می کردند. در ذهن و آرمان های امام این موضوع بوده است، اما آنچه که برنامه ریزی و مطرح می شد این بود که ضمن

محسن رضایی:

در عملیات والفجر مقدماتی من نزد امام رفتم و از ایشان خواستم آیت الله خامنه ای را - که ریاست جمهوری را بر عهده داشتند - به فرماندهی جنگ منصوب کنند.

به رسمیت شناخته شدن مرزهای بین المللی، متجاوز بودن عراق و اینکه شروع کننده جنگ بوده است نیز مشخص شود. برای امام بسیار اهمیت داشت که در آینده اگر خواستند خون عراقی ها را به گردن ما بیندازند، بگوییم خودتان تجاوز کردید، شما که برادرهای ما بودید ما قصد کشتن شما را نداشتیم، این عراق بوده که تجاوز کرده است. این موضوعات برای امام بسیار مهم بود؛ لذا بیشتر از این، دیگر امام آقایان را به

برنامه ریزی و ادار نمی کردند. قصد ما تحقق این اهداف بوده و برای دستیابی به آنها برنامه ریزی می کردیم که آقای هاشمی می گفتند صلاح نیست که همه کشور وارد جنگ بشود.

غلامعلی رشید: تصمیمی که امام بعد از خرمشهر گرفتند که باید وارد خاک عراق بشوید، با این بحث ها تطبیق می کند؟

محسن رضایی: ما آنجا استدلال کردیم که تا پشت ارونه برویم. استدلال من و آقای ظهیرنژاد همین بود که اینجا نمی شود پدافند کرد.

هنوز صدام آتش بس را نپذیرفته است، حمله نقض آن است، قبل و بعد آتش بس ندارد. خیلی عجیب است که امام بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می گویند که تاکتیکی نیست. چرا؟ خودشان جواب این سؤال را می دهند که آنها دنبال بهانه های هستند که بگویند ایران قطعنامه را به صورت تاکتیکی پذیرفته است تا به ایران حمله کنند. خود امام جواب این پرسش را می دهند. ما در عملیات مرصاد موفق شده بودیم، در خرمشهر نیز موفق شده بودیم، نیروی زیادی به جبهه ها آمده بودند، در نتیجه امام احتمال پیروزی ما را می دادند، اما به ما اجازه حمله به بصره را نمی دادند. لذا همه این بحث ها نشان می دهد درست است که آرزوی امام سقوط صدام بوده است، اما هیچ گاه آن را روی میز نگذاشتند و مسئولان را وادار نکردند که آن را محقق سازند. از آقای هاشمی و آیت الله خامنه ای این را مطالبه نکردند. از طرفی مسئولان حکومتی هم که به کشورهای خارجی برای مذاکره می رفتند امام از جزئیات آنها اطلاع کامل داشتند. این گونه هم نبوده است آنچه را که روی میز مذاکره گذاشتیم به دست آورده باشیم. ضمن اینکه صدام سقوط کرد. من ۴۸ ساعت بعد از پذیرش قطعنامه خدمت امام رسیدم. ایشان فرمودند که شما نگران نباشید، ما در انقلاب بارها و بارها برنامه ریزی کردیم که از طریق موفقیتی به دست آوریم و نشد، بعد دیدیم که خدا از جای دیگری که ما فکر نمی کردیم ما را پیروز کرد. ایشان سپس فرمودند: در حادثه کویت من آرزو می کردم به یک کشور اسلامی بروم. وقتی به من گفتند می خواهند به کویت تبعیدت کنند من خیلی خوشحال شدم، گفتم الحمدلله. ما را تا مرز کویت آوردند. نماز را هم آنجا خواندیم. همین که نماز تمام شد، گفتند که اوامر برگشته است، شما باید برگردید بغداد، از آنجا باید بروید پاریس! من خیلی ناراحت شدم، اما امروز می فهمم که کار خدا

صحبت کردید و گفتید که پیش‌بینی من این است.
محسن رضایی: من تا یک مقطعی معتقد هستم که
می‌شود کار بزرگ انجام داد.

محمد درودیان: با این ارزیابی و جمع‌بندی اکنون شما
که به این نتیجه رسیدید ادامه کار با ارتش برایتان مقدور
نیست، تا فو هم اگر و اماهای بسیاری وجود دارد.

محسن رضایی: بله، ولی این حل‌شدنی بود، زمانی
کشور نمی‌توانست، زمانی مدیریت کشور آنها معتقد
بودند نباید این کار بشود.

محمد درودیان: به هر جهت، شما در نظریه‌ای که
می‌خواهید بیان کنید باید مفروض بدانید که کشور
با ظرفیت‌هایش همین بوده است. حال این کشور

و این نوع جامعه بعد از انقلاب با شاخصه‌هایش،
چه نوع جنگی را می‌تواند انجام بدهد؟ شما کلاً در
نظریه‌هایی که مطرح می‌کنید، پاسخی که می‌توانید به
سؤالات بدهید این است که جنگ، آزادسازی و دفاع
را می‌تواند انجام دهد، اما جنگ توسعه‌ای و تعاقبی در
خاک دشمن برای تحقق اهداف کشور را نمی‌تواند.

غلامعلی رشید: یعنی ایشان بر این باورند که با
این شیوه کشورگشایی در عراق، نمی‌شود به
بیت‌المقدس رفت. فرض کنید که ما می‌رفتیم، با این
شیوه آیا می‌شد این هدف را پیش برد؟ یعنی با همین
لشکرها و نیروهای بسیج تا بیت‌المقدس می‌رفتیم؟
محسن رضایی: با وضعیت پیش آمده نه، ولی اگر
شرایط را عوض می‌کردیم، بله.

محمد درودیان: در تجزیه و تحلیل واقعه "اگر" مهم
است، ولی شما در تئوری پردازی "اگر" را لحاظ
می‌کنید، نظریه را می‌دهید. من معتقدم تنها کسی
که می‌تواند این نظریه را بدهد شما هستید. شما
بخشی از این پازل را حل کردید، بخشی را حل
نکرده باقی گذاشتید. بخشی را که حل کردید جنگ
دفاعی بود که امام آن را سرمایه‌گذاری کرد. با جنگ
تهاجمی دشمن را از این سرزمین بیرون کردید و
بنیان‌گذارش شما بودید؛ با اندیشه، نیروی انسانی و

غلامعلی رشید: امام هم همین را می‌خواستند که
بروید همان‌جا را بگیرید، دیگر کفایت می‌کند.
شما گفتید، امام فرمودند که یا بایستید اینجا یا اگر
می‌خواهید داخل بروید تا یک جایی بروید.

محسن رضایی: بله، ولی نمی‌گفتند کجا، اما هدفشان
این بود به این مقاصدی که ما داریم برسیم؛ یعنی آن
اقدام نظامی، ما را به اهداف سیاسی برساند.

محمد درودیان: فارغ از این موضوعات، نوع و جنس
قدرتی که ما داشتیم برای این نوع اهداف و مقاصد
کفایت نمی‌کند. دلیلش نتیجه عملی‌اش هست، منتها
شما برای نتیجه عملی‌اش دلیل می‌آورید.

محسن رضایی: من تا کربلای ۵، امیدوار بودم، بعد
از آن دیگر استعفا دادم. یک سال قبل از پایان جنگ
ناامید شدم که بتوانیم با این وضعیت کاری انجام
دهیم؛ یعنی ناامیدی بر من غلبه کرد و تلاش کردن
را بی‌فایده می‌دانستم. احساس کردم اگر کناره‌گیری
کنم شاید راهی باز بشود، ولی تا قبل از آن معتقد
بودم که می‌شود کارهای بزرگی انجام داد.

غلامعلی رشید: بعد از فو. چون من و شما به
تهران رفتیم. گفتید نامه‌ای به امام نوشته و یادآور
شده‌اید که بعد از فو اگر می‌خواهید جنگ ادامه
یابد، باید امکانات و توان نظامی ما شامل نیروی
انسانی، تجهیزات و سازمان ما سه برابر وضعیت
کنونی باشد. پیش‌بینی کرده بودید که عراق به ما
حمله خواهد کرد و اگر ما بخواهیم مانع حمله‌اش
بشویم باید توانمان دو سه برابر فو باشد. رفتیم در
تهران به خانه آقای هاشمی رفتیم. جلسه شورای
عالی دفاع بود. آیت‌الله خامنه‌ای هم حضور داشتند،
ماه رمضان بود. بعد از صحبت‌ها گفتید که قصد
دارید نزد امام بروید. به آقا گفتید که می‌خواهم این
موضوع و استعفایم را مطرح کنم که آقا [آیت‌الله
خامنه‌ای] با لبخند گفتند که حالا شما بروید، ولی
مفهوم آن لبخند این بود که شما بروید، اما پذیرفته
نمی‌شود. بعد از فو شما تا تهران درباره این موضوع



سردار غلامعلی رشید و محمد درودیان

سازمانی که می‌فرمایید. **محسن رضایی:** ما در عملیات خیبر می‌توانستیم پیروز بشویم. **محمد درودیان:** نظر من این است که نمی‌توانستیم، زیرا اگر می‌توانستیم پیروز می‌شدیم. **محسن رضایی:** نه، ملاحظاتی که ما کردیم اشتباه بوده است. **محمد درودیان:** اگر اشتباه بوده، آن هم بخشی از فهم ما و توان ما بوده است. اینکه نشده است یعنی امکان انجام شدن آن نبوده است. **محسن رضایی:** بله، با آن وضعیت بیشتر از این نمی‌شد کاری انجام داد. **غلامعلی رشید:** من دو سال بعد به این نتیجه رسیدم که دیگر نمی‌شود. **محمد درودیان:** پس در نظریه‌پردازی نباید اگر را به کار بریم، ولی در واقعه باید با همین اگرها عمل کنیم. **غلامعلی رشید:** آقای هاشمی می‌گفتند که کشور ظرفیت انجام شدن این کار را داشت، ولی آنها نتوانستند. **محمد درودیان:** آقای رضایی فرمانده سپاه کشور بودند، رهبر و رئیس‌جمهورش نبودند. این هم جزئی از واقعیات است. **غلامعلی رشید:** ما هم که فرمانده ... نیستیم که بگوییم اگر به ما امکانات بدهید می‌جنگیم، اگر نه نمی‌جنگیم. **محمد درودیان:** اگرها بسیار شده است. **محسن رضایی:** به نظر من، آن اهداف سیاسی که شما می‌گویید ما به آن نرسیدیم، به آن رسیده‌ایم، منتها آن اهداف سیاسی سقوط صدام نبوده است. **محمد درودیان:** ما چگونه جنگ را تمام کردیم؟ یعنی به اهدافمان رسیدیم و جنگ را تمام کردیم؟ **محسن رضایی:** تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ جنگ نیمه‌تمام بود. **محمد درودیان:** نه. وقتی خرمشهر به خطر افتاد جنگ را تمام کردیم. پس آنجا ما مذاکره‌ای نکردیم که به اهدافمان برسیم و جنگ را تمام کنیم. **محسن رضایی:** این هم خودش نکته مهمی است. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اگر پایان جنگ باشد یک معنا دارد؛ اگر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب ما باشد یک معنا دارد، اگر از جانب صدام باشد - با این حوادثی که بین این دو پذیرش اتفاق افتاده است - معنی دیگری دارد.

محمد درودیان: این بحث از نظر من منطقی نیست. معنای اتمام جنگ ما هستیم با پذیرش قطعنامه ۵۹۸. مبنایش ما هستیم. زمانی که قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتیم، مسئله ما هستیم، صدام نبوده است. **محسن رضایی:** قطعنامه ۵۹۸ که بی‌خاصیت شده بود. از نظر سیاسی، ۵۹۸ دیگر هیچ‌گونه خاصیت سیاسی نداشت.

محمد درودیان: چه زمانی خاصیت نداشت؟
محسن رضایی: هنگامی که ما پذیرفتیم.

محمد درودیان: پس چرا

پذیرفتیم؟

محسن رضایی: با تأخیر آن را پذیرفتیم.

محمد درودیان: پس ما

چیزی را پذیرفتیم که خاصیت نداشت.

محسن رضایی: آنچه که به قطعنامه ۵۹۸ خاصیت داد حوادث بعدی بود. حوادث بعدی که صدام را عقب زد...

محمد درودیان: اگر قطعنامه ۵۹۸ خاصیت نداشت حوادث بعدی ایجاد نمی‌شد.

اصلاً حوادث بعدی که اشاره کردید در پی پذیرش قطعنامه به وجود آمد، به دلیل خاصیت قطعنامه ۵۹۸ و پذیرشش بود. اینجا یک سؤال اساسی مطرح است که امام چرا بر قطعنامه ۵۹۸ پافشاری می‌کردند و پای چیزی بی‌خاصیت ایستاده بودند؟ با این استدلال ایستادن امام زیر سؤال می‌رود.

غلامعلی رشید: امام می‌خواستند بهانه را از آنها بگیرند. **محمد درودیان:** یعنی پای چیزی بی‌خاصیت ایستادند تا بهانه را از آنها بگیرند؟ چرا به قول شما چیزی بی‌خاصیت را می‌گویند نوشیدن جام زهر؟

محمد درودیان: بله نتوانست، زیرا دوباره اتفاقاتی افتاد. این دو تفکیک‌شدنی نیست. وقتی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتیم این تحولات اتفاق افتاد.

محسن رضایی: هنگامی که نتوانست قطعنامه ۵۹۹ را تحمیل کند ناچار شد به قطعنامه ۵۹۸ تن دهد. در این زمان قطعنامه ۵۹۸ با خاصیت و زنده شده بود، چون صدام می‌ترسید.

محمد درودیان: یعنی ما چیز بی‌خاصیت را پذیرفتیم و او چیز با خاصیت‌تر را پذیرفت؟ نمی‌شود چنین استدلالی کرد. شما می‌گویید ما که پذیرفتیم بی‌خاصیت بود، اما او که پذیرفت چاره‌ای از پذیرفتن چیز با خاصیت نداشت. برای ما راه‌حلی به غیر از آن نبود. اگر قطعنامه ۵۹۸ نبود که ما بپذیریم آن بهانه‌ای که شما می‌فرمایید و امام به آنان نداد، با آن ما را از بین می‌بردند. ما نظام و انقلاب را با قطعنامه ۵۹۸ حفظ کردیم.

محسن رضایی: این حداقلش بود، اما اگر صدام موفق می‌شد حوادث دیگری اتفاق می‌افتاد.

محمد درودیان: من معتقدم ریشه حوادث بعدی و تحولات پیش‌آمده در قطعنامه ۵۹۸ است. **محسن رضایی:** قطعنامه ۵۹۸ را هم ما پذیرفتیم و هم صدام. اگر عراق داخل خرمشهر می‌شد آن قدر در خرمشهر می‌ماند که ما یا قطعنامه ۵۹۸ را کنار می‌گذاشتیم یا قطعنامه ۵۹۹ را می‌نوشتیم. چون نتوانست، قطعنامه ۵۹۸ احیا شد. اگر می‌توانست در خرمشهر بماند دیگر قطعنامه ۵۹۸ خاصیتی نداشت، یعنی قطعنامه ۵۹۸ در یک هفته از بین رفته و دوباره احیا شده است.

محسن رضایی:

بعد از عملیات کربلای ۵، یعنی یک سال قبل از پایان جنگ، استعفا دادم و بعد از استعفا به تشکر کردن از مسئولان پرداختم

ماه دیگر بیانیه دبیرکل هم صادر می‌شود و ما با یک قطعنامه ۵۹۸ با امتیازات حداکثری که به نفع ما بود روبه‌رو می‌شویم. عراقی‌ها این قطعنامه ۵۹۸ را با نفع حداقلی نمی‌خواستند بپذیرند و هدف دیگری داشتند. زمانی که حملات آغاز شد، همین قطعنامه ۵۹۸ با نفع حداقلی آن هم به گونه‌ای زیر سؤال رفت که امام واقعاً با آبرویشان آن را پذیرفتند، زیرا هیچ ضمانتی وجود نداشت زمانی که امام آن را می‌پذیرند عراق آن را قبول کند. احتمال می‌رفت با پایان یافتن جنگ،

عراق بگوید چه کسی گفته است قطعنامه ۵۹۸؟ و بر جاری شدن قطعنامه ۵۹۹ تأکید کند. این ریسک بزرگی برای امام بود. اما وقتی که آنها شکست خوردند دوباره قطعنامه ۵۹۸ جان گرفت و بالفعل شد؛ همین که شما می‌گویید که مبنای پایان جنگ شد، منتها زمانی که ما پذیرفتیم ضعیف شد و دوباره قوت یافت، با قطعنامه ۵۹۸ جنگ پایان یافت. آن مدت به گونه‌ای

بر ما گذشت که تعبیر جام زهر واقعاً مصداق آن است، منتها خداوند متعال این پیروزی‌ها را دوباره به ما باز گرداند و آنچه که روی میز گذاشته بودیم حاصل شد؛ اسرا آزاد شدند؛ دبیرکل بر خسارت ۹۰ میلیاردی و تعیین متجاوز اذعان کرد و هر آنچه که ما می‌خواستیم عملی شد. محمد درودیان: صدام هم قرارداد ۱۹۷۵ را پذیرفت. محسن رضایی: بله.

محمد درودیان: ولی همه اینها می‌شود قطعنامه ۵۹۸ و بعدش، ولی چرا قطعنامه ۵۹۸ به ما قبلش به سقوط فاو و شلمچه برمی‌گردد؟

محسن رضایی: همه حرف ما این است که قطعنامه ۵۹۸ سند پرافتخاری بوده، زیرا در اوج پیروزی‌های ما نوشته شده است، منتها ما در اوج شکست‌های عراق قطعنامه را پذیرفتیم و از خاصیت بالقوه‌اش استفاده کردیم.

محمد درودیان: یعنی آن را بالفعل کردیم. من هم این را قبول دارم، اما می‌گویم نباید به تفکیک آن پردازیم، چراکه پیوسته است.

محسن رضایی: ابتدا بالفعل بود، سپس بالقوه شد و بعد دوباره بالفعل شد و ما هم با قدرتمان عملی‌اش کردیم، ولی اگر صدام در خرمشهر و کرمانشاه مستقر می‌شد، بی‌خاصیت و محو می‌شد.

محمد درودیان: همه اینها تجزیه و تحلیل قطعنامه ۵۹۸ و پیامدهایش است.

محسن رضایی: بهتر است این گونه جمع‌بندی کنیم که قطعنامه ۵۹۸ در اوج پیروزی‌های ما نوشته شده است، لذا عراقی‌ها ناچار بودند امتیازاتی به ما بدهند و در واقع این امتیازات را هم دادند، یعنی ۸ بند از آن بسیار به نفع ماست، منتها مشکل ما این بود که یکی دو بند آن دوپهلوی بود که ما قصد داشتیم با بیانیه دبیرکل آنها را کامل کنیم. ما در در اوج پیروزی‌هایمان قطعنامه را نپذیرفتیم.

محمد درودیان: مشکل همین جاست. اگر اهداف سیاسی ما مواردی است که اشاره فرمودید باید مسیر دیگری را در پیش می‌گرفتیم.

محسن رضایی: ما مسیر را درست می‌رفتیم، آنها گمان نمی‌کردند این گونه می‌شود.

محمد درودیان: همین که فکر نمی‌کردند اشکال کار است.

محسن رضایی: دوستان ما فکر می‌کردند تا دو سه

محسن رضایی:

یک سال قبل از پایان یافتن جنگ ناامید شدم که در این وضعیت بتوانیم کاری انجام دهیم. ناامیدی بر من غلبه کرد و احساس کردم تلاش کردن دیگر فایده‌ای ندارد و با کنارکشیدن من شاید راهی باز شود.

